



پاسخ به شبهه‌های احمد کاتب در

موضوع احادیث دوازده امام (۳)

مواد جعفری*

چکیده

از دلایل اثبات تولد و وجود حضرت حجة بن الحسن العسکری احادیثی است که شیعه و سنی به تواتر نقل کرده‌اند و بنابر آنها، پیامبر اعظم به دوازده نفر بودن جانشینان خود تصریح کرده است. این احادیث را به اختصار احادیث دوازده امام (خلیفه) می‌گویند. البته برخی احادیث اهل تسنن و اکثر روایات شیعه افزون بر بیان تعداد جانشینان به اسامی، صفات و ویژگی آنان نیز پرداخته‌اند. شناساندن قائم، دوازده جانشین و خبر از غیبت ایشان از مهم‌ترین نکات به شمار می‌رود که در این روایات آمده است. این احادیث به دو گونه به تولد و وجود حضرت حجت دلالت می‌کند: یکی به صورت عام یعنی استدلال به همان عدد دوازده که شیعه و سنی در آن باره هم‌نظرند و دیگری با متن یعنی استدلال به نام‌ها، صفات‌ها و ویژگی‌هایی که در متن روایات آمده و امام دوازدهم را که همان قائم است، مشخص و معین کرده است. احمد الکاتب که در پی انکار وجود حضرت حجة بن الحسن العسکری است، شبهه‌های درباره احادیث دوازده امام مطرح کرده است. برخی از شبهه‌های وی در دو شماره پیش بررسی و نقد شد.

خلاصه شبهه‌ها

۱. خاستگاه اعتقاد به انحصار شمار امامان، کتاب سلیم بن قیس بوده است.
۲. بزرگان شیعه، در اعتقاد به دوازده امام بر کتاب سلیم بن قیس اعتماد کرده‌اند.
۳. کتاب سلیم را دو راوی ضعیف نقل کرده‌اند.

خلاصه پاسخ‌ها

۱. این ادعا صحیح نیست؛ زیرا روایات متعددی از اصحاب پیامبر که مقدم بر سلیم بن قیس هستند وجود دارد.
۲. این ادعا هم خلاف واقع است؛ زیرا بزرگان شیعه نود درصد روایت دوازده امام را از راه غیر سلیم نقل کرده‌اند؛
۳. مؤلفان شیعه بیش از سی طریق به سلیم دارند که این دو نفر تنها در سه طریق واقعند. لذا نقلشان اثری ندارند؛

واژگان کلیدی

احادیث دوازده امام ، شبهه‌های احمد الکاتب، تولد و وجود امام زمان ، شبهه در امامت، شبهه‌های مهدوی.

کتاب سلیم بن قیس؛ خاستگاه اعتقاد به انحصار شمار امامان

متن کتاب: و قد ذکر المورخ الشیعی المسعودی (توفی سنة ۳۴۵هـ) فی التنبیه والإشراف: إنَّ أصل القول فی حصر عدد الأئمة باثنی عشر ما ذکره سلیم بن قیس الهلالی فی کتابه و كان کتاب سلیم قد ظهر فی بداية القرن الرابع الهجری و تضمّن قائمة بأسماء الأئمة الإثنی عشر التي یقول عنها: إنَّها معروفة منذ عهد رسول الله و أنه هو الذي قد أعلنها من قبل. و أدى ظهور هذا الكتاب إلى تكوّن الفرقة الإثنی عشریة فی القرن الرابع الهجری ثم بدأ الرواة یختلفون الروایات شيئاً فشيئاً. و لم یذكر الكلینی فی الكافی سوى سبع عشرة رواية ثم جاء الصدوق بعده بخمسين عاماً لیزیدها إلى بضع و ثلاثین رواية ثم یأتی تلميذه الخزاز لیجعلها مائتی رواية.

خلاصه شبیه: نویسنده با آوردن کلام مسعودی درباره حصر تعداد امامان در دوازده و این که او حصر تعداد را به کتاب سلیم مستند دانسته است، ادعا کرده که این کتاب در قرن چهارم پیدا شده و پیدایی این کتاب موجب شکل گیری فرقه دوازده امامی شده است. بدین گونه که پس از آن، راویان کم کم به جعل حدیث پرداختند و با گذشت زمان، بر شمار روایات دوازده امام افزودند.

پاسخ: متن کتاب التنبیه و الإشراف مسعودی چنین است:

و القطعیة بالإمامة الاثنا عشریة منهم الذين أصلهم فی حصر العدد ما ذكره سلیم بن قیس الهلالی فی کتابه، الذي رواه عنه أبان بن أبی عیاش أنّ النبی قال لأمر المؤمنین علی بن أبی طالب : «أنت و اثنا عشر من ولدك أئمة الحق». و لم یرو هذا الخبر غیر سلیم بن قیس و أنّ إمامهم المنتظر ظهوره فی وقتنا هذا المورخ به کتابنا: محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب رضوان الله علیهم أجمعین ... إنّنا سمّوا القطیعة لقطعهم علی وفاة موسی بن جعفر و تركهم الوقوف علیه.^۱

نویسنده ادعا کرده که در زمان مرحوم کلینی باور درباره شمار امامان اختلافی بوده و گروهی به دوازده و گروهی به سیزده اعتقاد داشته‌اند، در حالی که مسعودی، هم‌عصر مرحوم کلینی، روایتی که به گونه وهمی بر سیزده امام دلالت دارد، هرگز بدان معنا نمی‌داند، در شمارش نام امامان همان دوازده نفر را نام می‌برد و این روایت را خاستگاه اعتقاد به دوازده امام می‌داند، نه سیزده امام. وانگهی اگر اختلافی در میان بوده، حتماً وی آن را یادآوری کرده؛ زیرا وی در مقام شمارش فرقه‌های مختلف شیعه بوده است. از این رو سست بودن ادعای نویسنده روشن می‌شود.

منظور مسعودی از «اصل» در عبارت «أصلهم فی حصر العدد ما ذكره سلیم بن قیس الهلالی فی کتابه» روشن نیست. بنابر احتمال نخست، وی اصل را مانند کتاب‌های مرجع

نویسنده ادعا کرده که در زمان مرحوم کلینی باور درباره شمار امامان اختلافی بوده در حالی که مسعودی، هم‌عصر مرحوم کلینی، روایتی که به گونه وهمی بر سیزده امام دلالت دارد، هرگز بدان معنا نمی‌داند

شیعه به معنای اصطلاحی آن می‌داند؛ یعنی کتاب‌ها و رساله‌هایی که اصحاب امامان در آن روایاتی را که می‌شنیده‌اند، به رشته تحریر درمی‌آورده‌اند و منظورش این است که کتاب سلیم بن قیس (درگذشته ۷۶ قمری) قدیمی‌ترین و باسابقه‌ترین کتاب برجای مانده از اصحاب امامان به شمار می‌رود که تصریح به دوازده امام دارد. اگر منظور چنین باشد، مطلب صحیح و موافق کلمات علمای شیعه خواهد بود^۲ و ثابت می‌کند خود پیامبر

این حقیقت را برای نخستین بار بیان فرموده و از آن زمان مطرح بوده است. در نتیجه، حقانیت مذهب امامیه ثابت می‌شود. البته چنان که در ابتدای نوشتار آمد، سلیم در کتابش روایات فراوانی از پیامبر و امام علی نقل کرده که بر حصر عدد امامان دلالت می‌کند و معلوم است که منظور مسعودی از «ما ذکره سلیم» یک روایت نیست، بلکه جان کلام و برآیند روایات موجود در آن کتاب را به صورت یک جمله نقل کرده است.

بنابر احتمال دوم، وی اصل را به معنای خاستگاه این عقیده می‌داند، یعنی منبع و سرچشمه حصر عدد امامان در دوازده، تنها روایت سلیم است و هرکس دیگری این مطلب را گفته، از وی گرفته است، اسناد همه روایات در نهایت به او ختم می‌شود و هیچ‌کس دیگری این روایات را به گونه مستقیم از پیامبر یا امیر مؤمنان روایت نکرده است. اگر منظور چنین باشد، سخنی غیرواقعی و ناپذیرفتنی است؛ زیرا چنان که گذشت، احادیث دوازده امام منحصر به روایات سلیم (از صحابه امیر مؤمنان) نیست و از طریق راویان فراوانی نقل شده است. بعضی از راویان، این احادیث را از امامان نقل کرده‌اند و بعضی دیگر حتی از لحاظ تاریخی بر سلیم و از اصحاب پیامبر پیش هستند و از پیامبر و امیر مؤمنان نقل روایت کرده‌اند. نزد شیعه، روایت پیامبر یا امام علی هیچ فرقی با امامان دیگر ندارد، اما برای آن که معلوم شود از نظر قدمت تاریخی نیز سلیم تنها راوی روایات دوازده امام نیست و وی تنها خاستگاه احادیث به شمار نمی‌رود، در ذیل به نام بعضی از راویان که بر سلیم پیش هستند، اشاره می‌شود:

۱. أبو الطفیل:^۳

عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن

أبيه عن عبدالله بن القاسم عن حنان بن السراج عن داود بن سليمان الكسائي عن أبي الطفيل قال: شهدت جنازة أبي بكر يوم مات وشهدت عمر حين بويع و عليّ جالس ناحية فأقبل غلام يهودي... فأجابه أمير المؤمنين فقال له: أخبرني عن الثلاث الآخر، أخبرني عن محمد كم له من إمام عدل؟... فقال: يا هاروني إن لمحمد اثني عشر إمام عدل، لا يضرهم خذلان من خذلهم ولا يستوحشون بخلاف من خالفهم وإنهم في الدين أرسب من الجبال الرواسي في الأرض.^۴

۲. أبوسعيد خدری:

محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن مسعدة بن زياد عن أبي عبدالله و محمد بن الحسين عن إبراهيم عن أبي يحيى المدائني عن أبي هارون العبدي عن أبي سعيد الخدري قال: كنت حاضرًا لما هلك أبو بكر واستخلف عمر أقبل يهودي من عطاء يهود يثرب و تزعم يهود المدينة أنه أعلم أهل زمانه... ثم قال له اليهودي: أخبرني عن هذه الأمة كم لها من إمام هدى؟... فقال له أمير المؤمنين إن هذه الأمة اثني عشر إمام هدى.^۵

۳. عبدالله بن عمر:

حدّثنا أبو الحارث عبدالله بن عبد الملك بن سهل الطبراني قال: حدّثنا محمد بن المثني البغدادي قال: حدّثنا محمد بن إسماعيل الرقي قال: حدّثنا موسى بن عيسى بن عبد الرحمن قال: حدّثنا هشام بن عبدالله الدستوائي قال: حدّثنا علي بن محمد عن عمرو بن شمر عن جابر بن يزيد الجعفي عن محمد بن علي الباقر عن سالم بن عبدالله بن عمر عن أبيه عبدالله بن عمر بن الخطاب قال: قال رسول الله: إن الله عزّ وجل أوحى إلي ليلة أسري بي:... يا محمد أتحب أن تراهم؟ فقلت: نعم! فقال: تقدّم أمامك! فتقدّمت أمامي فإذا علي بن أبي طالب والحسن والحسين و علي بن الحسين و محمد بن علي و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و علي بن موسى و محمد بن علي و علي بن محمد و الحسن بن علي

و الحجّة القائم كأنه الكوكب الدرّي في وسطهم. فقلت: يا رب من هؤلاء؟
قال: هؤلاء الأئمة.^٦

٤. عمر بن أبي سلمة:

أخبرنا أبو العباس أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة الكوفي، قال: حدّثنا محمد بن
المفضل بن إبراهيم بن قيس بن رمانة الأشعري من كتابه، قال: حدّثنا إبراهيم
بن مهزم، قال: حدّثنا خاقان بن سليمان الخزاز، عن إبراهيم بن أبي يحيى المدني،
عن أبي هارون العبدى، عن عمر بن أبي سلمة ربيب رسول الله ﷺ و عن
أبي الطفيل عامر بن واثلة قال: قالوا: شهدنا الصلوة على أبي بكر حين مات،
فبين ما نحن قعود حول عمر و قد بويع إذ جاءه فتى يهودى من يهود المدينة كان
أبوه عالم اليهود بالمدينة، و هم يزعمون أنه من ولد هارون ... فقال: عليّ :
يا يهودى، لهذه الأمة اثنا عشر إماماً مهدياً كلّهم هاد مهدي لا يضرهم خذلان
من خذلهم.^٧

٥. ابن عباس:

حدّثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رضي الله عنه قال: حدّثنا أبي قال: حدّثنا
أبوسعيد سهل بن زياد الأدمي الرازي قال: حدّثنا محمد بن آدم الشيباني عن
أبيه آدم بن أبي إياس قال: حدّثنا المبارك بن فضالة عن وهب بن منبه رفعه عن
ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ : لما عرج بي إلى ربّي جلّ جلاله ... فإذا
منادياً ينادى: ارفع يا محمد رأسك و سلني أعطك. فقلت: إلهي أجمع أمّتي
من بعدى على ولاية علي بن أبي طالب ليردوا جميعاً علي حوضي يوم القيامة.
فأوحى الله تعالى إليّ: يا محمد إني قد قضيت في عبادي قبل أن أخلقهم ... و قد
جعلت له هذه الفضيلة و أعطيتك أن أخرج من صلبه أحد عشر مهدياً كلّهم
من ذريتك من البكر البتول و آخر رجل منهم يصلي خلفه عيسى بن مريم.^٨

٦. جابر بن عبد الله الأنصاري:

حدّثنا غير واحد من أصحابنا قالوا: حدّثنا محمد بن همام، عن جعفر بن محمد
بن مالك الفزازي قال: حدّثني الحسن بن محمد بن ساعة، عن أحمد بن الحارث
قال: حدّثني المفضل بن عمر، عن يونس بن ظبيان، عن جابر بن يزيد الجعفي
قال: سمعت جابر بن عبد الله الأنصاري يقول: لما أنزل الله عز وجل على نبيه
محمد ﷺ يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أولي الأمر منكم
قلت: يا رسول الله عرفنا الله و رسوله، فمن أولو الأمر الذين قرن الله طاعتهم
بطاعتك؟ فقال عليه السلام: هم خلفائي يا جابر و أئمة المسلمين من بعدى
أوّلهم علي بن أبي طالب، ثمّ الحسن و الحسين، ثمّ علي بن الحسين، ثمّ محمد بن
علي المعروف في التوراة بالباقر، و ستدرکه يا جابر، فإذا لقيته فأقرئه منّي السلام،
ثمّ الصادق جعفر بن محمد، ثمّ موسى بن جعفر، ثمّ علي بن موسى، ثمّ محمد بن
علي، ثمّ علي بن محمد، ثمّ الحسن بن علي، ثمّ سمّي و كنيي حجّة الله في أرضه،

وبقیته فی عباده ابن الحسن بن علی، ذاک الذی یفتح الله تعالی ذکره علی یدیه مشارق الأرض ومغاربها.^۹

۷. عبدالرحمن بن سمره:

حدَّثنا محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه قال: حدَّثنی عمی محمد بن أبي القاسم عن محمد بن علی الصیرفی الکوفی عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عن جابر بن یزید الجعفی عن سعید بن المسیب عن عبدالرحمن بن سمره قال: قال رسول الله : لعن المجادلون فی دین الله علی لسان سبعین نبیاً ... قال عبدالرحمن بن سمره: فقلت: یا رسول الله أرشدنی إلى النجاة. فقال: یا ابن سمره إذا اختلف الأهواء وتفرقت الآراء فعلیک بعلي بن أبي طالب فإنه إمام أمتی و خلیفتی علیهم من بعدي ... و إن منه إمامی أمتی و سیدی شباب أهل الجنة الحسن و الحسین و تسعة من ولد الحسین تاسعهم قائم أمتی یملاً الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً.^{۱۰}

چون مسعودی مورخ است، سخن وی در تاریخ و قدمت کتاب می‌تواند معتبر باشد. اما در علم حدیث و وجود احادیثی در یک موضوع، ناقلان آن و طریق نقل آن، تخصص وی نبوده و کلام وی نمی‌تواند ملاک باشد. افزون بر این، محققان وی را شیعه نمی‌دانسته‌اند^{۱۱} و این نیز بر کم آگاهی وی از کم و کیف اسناد و احادیث این مذهب دلالت دارد و از این رو، پایه سخنش سست‌تر می‌نماید. سزاوار بود نویسنده به این نکته اشاره می‌کرد و وی را «المورخ الشیعی» نمی‌پنداشت. گفتنی است اگر شیعه بودن مسعودی را پذیرفته باشد، وی معنای اعم و دوست داشتن و محبت به اهل بیت را در نظر داشته، نه معنای خاص و اعتقاد به دوازده امام را. اما شیعه خواندن وی در این زمان تنها به گونه وهمی بر دوازده امامی بودن وی دلالت می‌کند؛ سخنی به دور از تحقیق. پس سخن مسعودی که متکلم و محدث حتی معتقد به مذهب امامیه نیست، اساس استدلال نمی‌تواند به شمار آید.

در ادامه نویسنده ادعا کرده که کتاب سلیم در اول قرن چهارم قمری پیدا شده است. بر این سخن، مغالطه‌ای فریب‌کارانه است؛ زیرا بزرگان شیعه مانند مرحوم کلینی، نعمانی و شیخ صدوق در اثبات حصر دوازده امام، به روایات سلیم که هر راوی از استاد خود می‌شنیده و برای شاگردش نقل می‌کرده، استناد کرده‌اند و بدون

واسطه و مستقیم به کتاب سلیم استناد نکرده‌اند تا بحث از زمان پیدایی کتاب سلیم لازم افتد.

گذشته از این مغالطه، عبارت «قد ظهر» کلامی دو پهلو می‌نماید. معلوم نیست منظور از ظهور، نوشته شدن و به وجود آمدن کتاب سلیم است و یا پیدا شدن نسخه‌ای از آن چه پیش‌تر نوشته شده است.

نویسنده مانند چندین مورد دیگر، هیچ دلیل و مدرکی برای ادعای خویش نمی‌آورد و چگونگی چنین نتیجه‌گیری‌اش پیدا نیست. و آیا نباید نویسنده منبع سخن خویش را بیان کند و با استدلال و استناد سخن گوید؟

به هر حال، اگر منظور وی از ظهور کتاب در قرن چهارم این باشد که چنین شخصی و روایات و کتابش پیش از این تاریخ وجود نداشته، بطلان این ادعا روشن می‌نماید؛ زیرا:

یکم. نویسندگانی که قبل از قرن چهارم می‌زیسته‌اند، از سلیم نقل روایت کرده‌اند و این نقل‌ها وجود این شخص و روایاتش را در آن زمان‌ها نشان می‌دهد که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:
۱. المصنف، عبدالرزاق الصنعانی (درگذشته ۲۱۱ قمری):

أخبرنا عبدالرزاق عن معمر (بن راشد بصری ازدی متوفی ۱۵۲ قمری) عن أبان عن سلیم بن قیس الحنظلی^{۱۲} قال: خطب عمر فقال: ...^{۱۳}
۲. مختصر اثبات الرجعة، أبو محمد فضل بن شاذان بن خلیل ازدی نیشابوری (درگذشته ۲۶۰ قمری):

حدَّثنا محمد بن إسماعیل بن بزيع رضی الله عنه قال: حدَّثنا حماد بن عیسی قال: حدَّثنا إبراهیم بن عمر الیسانی قال: حدَّثنا أبان بن أبي عیاش قال: حدَّثنا سلیم بن قیس الهلالي قال: قلت لأمر المؤمنین : ... (یکی از احادیثی که نام دوازده امام در آن آمده است).^{۱۴}
۳. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفار (درگذشته ۲۹۰ قمری):

حدَّثنا محمد بن الحسین عن محمد بن أسلم عن ابن أذینة عن أبان بن أبي عیاش عن سلیم بن قیس قال قال أمير المؤمنین ...^{۱۵}
۴. بصائر الدرجات:

حدَّثنا محمد بن الحسين عن محمد بن أسلم عن ابن أذينة عن ابان عن سليمان بن قيس عن أمير المؤمنين ... ١٦.
٥. أخبار الدولة العباسية، مؤلف مجهول (قرن سوم):

عبدالله بن زاهر الكوفي عن محمد بن أبي عمير عن عمر بن أذينة عن ابان بن أبي عياش عن سليمان بن قيس الهلالي: أن معاوية لما ورد المدينة حاجاً... ١٧.
٦ مناقب الإمام أمير المؤمنين ٧، محمد بن سليمان الكوفي زیدی (قرن سوم): ١٨:

حدَّثنا أبو أحمد قال: حدَّثنا عبيد قال: حدَّثنا محمد بن عمر بن أبي مسلم قال: حدَّثنا عبد القدوس بن إبراهيم بن مرداس قال: أخبرنا محمد بن عبد الرحمن بن أذينة عن ابان بن أبي عياش عن سليمان بن قيس الهلالي: عن سلمان قال: لما ثقل رسول الله دخلنا عليه ... ١٩.
٧. كتاب الزهد، حسين بن سعيد كوفي (از اصحاب امام رضا):

عثمان بن عيسى عن عمر بن أذينة عن سليمان بن قيس قال: سمعت أمير المؤمنين يقول: قال رسول الله: إن الله حرم الجنة على كل فحاش ... ٢١.

دوم. نویسندگان شیعه، به روایات سلیم سند دارند و با واسطه از وی نقل روایت کرده‌اند،^{٢٢} یعنی روایات سلیم را اساتید آنها از اساتید خود نقل کرده‌اند، حال اگر این احادیث در قرن چهارم نوشته شده باشد، این نقل‌ها و سندها چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ این سندها نشان می‌دهد این روایات در دوران سابق موجود بوده و از طریق اساتید و راویان به آنها رسیده است.

سوم. بیان مسعودی (در گذشته ٣٤٥ قمری) نیز ادعای نویسندگانه را رد می‌کند؛ زیرا اگر کتاب سلیم در قرن چهارم به وجود آمده، هم‌دوش کتاب کافی و پس از مانند کتاب‌های محاسن، بصائر الدرجات و... خواهد بود. با این فرض، معنا نخواهد داشت که مسعودی اهل تاریخ، اصل در دوازده امام را کتاب سلیم بداند و کتاب‌های پیشین را که به این مطلب پرداخته‌اند، نادیده بگیرد.

چهارم. مرحوم نعمانی نیز آن را از کتاب‌های قدیمی در نزد همه شیعیان می‌داند:

ولیس بین جمیع الشیعة من حمل العلم و رواه عن الأئمة خلاف فی آن کتاب سلیم بن قیس الهمالی أصل من أكبر كتب الأصول ... و أقدمها. ٢٣

پنجم. ابن ندیم بغدادی (در گذشته ٤٣٨ قمری) صاحب الفهرست نیز که از اهل تسنن به شمار می‌رود، سخن نویسندگانه را رد می‌کند. وی می‌گوید:

أول کتاب ظهر للشیعة، کتاب سلیم بن قیس الهمالی. ٢٤

اگر این کتاب در قرن چهارم نوشته شده باشد، چگونه ممکن است کتاب‌شناسی مانند ابن ندیم، با آگاهی‌اش از کتاب‌های قدیمی‌تر^{٢٥} چنین قضاوت نماید؟

ششم. مرحوم نجاشی (در گذشته ٤٥٠ قمری) در ابتدای کتاب رجال، می‌آورد:

اگر کتاب سلیم در قرن چهارم به وجود آمده، هم‌دوش کتاب کافی و پس از مانند کتاب‌های محاسن، بصائر الدرجات و... خواهد بود. با این فرض، معنا نخواهد داشت که مسعودی اهل تاریخ، اصل در دوازده امام را کتاب سلیم بداند و کتاب‌های پیشین را که به این مطلب پرداخته‌اند، نادیده بگیرد

أنا أذكر المتقدمين في التصنيف من سلفنا الصالح و هي
أسماء قليلة.^{۲۶}

و نفر چهارم از سلیم نام می‌برد.^{۲۷} این نشان از اعتقاد مرحوم نجاشی به قدیمی بودن کتاب سلیم دارد و دلیل دیگری بر ردّ ادعای نویسنده به شمار می‌رود. هفتم. قاضی بدرالدین سبکی (درگذشته ۷۶۹ قمری) نیز در محاسن الوسائل فی معرفة الأوائیل گفته است:

أن أول كتاب صنف للشيعة هو كتاب سلیم بن قيس
الاهلالي.^{۲۸}

هشتم. خیرالدین الزرکلی (درگذشته ۱۴۱۰ قمری) پا را از کتاب‌شناسان اهل تسنن فراتر نهاده و سلیم را نه تنها در میان شیعیان که در جهان اسلام از نخستین نویسندگان برشمرده است، وی در این باره می‌گوید:

سلیم بن قيس الاهلالي العامري الكوفي من أوائل
المصنفين في الاسلام.^{۲۹}

با توجه به این دلایل، روشن است منظور از ظهور به وجود آمدن کتاب یا روایات سلیم در قرن چهارم نمی‌تواند باشد. اما اگر منظور نویسنده از ظهور، پیدا شدن نسخه‌ای از کتاب سلیم در قرن چهارم باشد، یعنی این کتاب به قرن اول تعلق دارد و در آن زمان موجود بوده و بعد، مدتی مفقود شده و در قرن چهارم دوباره پیدا شده، در این باره باید گفت که این ادعایی بیش نیست و بدون سند نمی‌توان بدان پرداخت و از این رو، هیچ مدرکی چنین چیزی را ثابت نمی‌کند و هیچ‌یک از منابع کتاب‌شناسی، به گم یا پیدا شدن این کتاب اشاره‌ای نکرده‌اند. از سوی دیگر، اگر این مطلب درست هم باشد، در این بحث تأثیری ندارد؛ زیرا چنان‌که گذشت، این اشکال در صورتی پذیرفته است که مرحوم کلینی، مرحوم نعمانی، شیخ صدوق و یا دیگران از این کتاب نقل مستقیم کرده باشند. شاید آن وقت، کسی تردید می‌کرد که این نسخه به کار آمده در نزد آنان همان کتاب سلیم بوده است که در قرن اول بوده و به محضر امامان عرضه شده و آنان آن را تأیید کرده‌اند، در حالی که چنین نیست و مؤلفان بزرگ شیعه از طریق مشایخ و اساتید خود روایات سلیم را نقل کرده‌اند و پیدا شدن این کتاب در قرن چهارم یا موجود بودن آن در همه زمان‌ها، در نقل آنان تأثیری نگذاشته است و آنان آن‌چه را از اساتید خود

شنیده‌اند، نقل کرده‌اند و با کتاب موجود، قدیمی باشد یا جدید، کاری نداشته‌اند.

برخی از طریق‌های رسیدن احادیث سلیم به مؤلفان شیعه چنین است:

۱. فضل بن شاذان بن خلیل ازدی نیشابوری (درگذشته ۲۶۰ قمری)؛

حدّثنا محمّد بن إسماعيل بن بزيع رضي الله عنه، قال:
حدّثنا حماد بن عيسى، قال: حدّثنا إبراهيم بن عمر
اليائي، قال: حدّثنا أبان بن أبي عياش، قال: حدّثنا سليم
بن قيس الاهلالي...^{۳۰}

۲. محمّد بن حسن صفار (درگذشته ۲۹۰ قمری)؛

حدّثنا محمّد بن الحسين عن محمّد بن أسلم عن ابن أذينة
عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس...^{۳۱}
حدّثنا أحمد بن محمّد عن الحسين بن سعيد عن حماد بن
عيسى عن إبراهيم بن عمر اليائي عن سليم بن قيس
الاهلالي...^{۳۲}

۳. محمّد بن يعقوب کلینی (درگذشته ۳۲۹ قمری)؛

علي بن إبراهيم عن أبيه عن حماد بن عيسى عن إبراهيم
بن عمر اليائي عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن
قيس...
و محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن أبي عمير
عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن
قيس...^{۳۳}

و علي بن محمّد عن أحمد بن هلال عن ابن أبي عمير
عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن
قيس...^{۳۳}

۴. محمّد بن جریر بن رستم بن جریر طبری کبیر، شیعه امامی
(معاصر مرحوم کلینی)؛

محمد بن عبدالله بن مهران، عن حماد بن عيسى، عن
ابن أذينة عن أبان بن أبي عياش، عن سليم بن قيس
الاهلالي.^{۳۴}

۵. فرات بن ابراهیم الکوفی (درگذشته ۳۵۲ قمری):

حدَّثني أحمد بن الحسن: حدَّثنا علي بن محمد بن مروان: حدَّثنا أحمد بن نصر بن الربيع عن محمد بن مروان عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس العامري...
۳۵.

حدَّثني جعفر بن محمد بن هشام عن عبادة بن زياد عن أبي معمر سعيد بن خيثم عن محمد بن خالد الضبي و عبدالله بن شريك العامري عن سليم بن قيس...
۳۶.

حدَّثني علي بن محمد الزهري: حدَّثني القاسم بن إسماعيل الأباري: حدَّثني حفص بن عاصم و نصر بن مزاحم و عبدالله بن المغيرة عن محمد بن مروان السدي: حدَّثني أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس... ۳۷.

۶. محمد بن ابراهیم نعمانی (درگذشته حدود ۳۶۰ قمری):

أخبرنا محمد بن يعقوب قال: حدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس الهلالي...
۳۸.

۷. محمد بن علی، شیخ صدوق (درگذشته ۳۸۱ قمری):

حدَّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبدالله قال: حدَّثنا يعقوب بن يزيد عن حماد بن عيسى عن عبدالله بن مسكان عن أبان بن تغلب عن سليم ابن قيس الهلالي... ۳۹.

حدَّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن أبي عمير عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليم ابن قيس الهلالي... ۴۰.

حدَّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أبيه عن حماد بن عيسى عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس الهلالي... ۴۱.

حدَّثنا أبي و محمد بن الحسن رضي الله عنهما قالوا: حدَّثنا سعد بن عبدالله قال: حدَّثنا يعقوب بن يزيد عن حماد بن عيسى عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس الهلالي... ۴۲.

حدَّثنا أبي و محمد بن الحسن رضي الله عنهما قالوا: حدَّثنا سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحميري جميعاً عن محمد بن عيسى و يعقوب بن يزيد و إبراهيم ابن هاشم جميعاً عن حماد بن عيسى عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس الهلالي... ۴۳.

حدَّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدَّثنا محمد بن يحيى العطار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أبيه عن حماد بن عيسى عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليمان بن قيس الهلالي... ٤٢.

حدَّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدَّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن حماد بن عيسى عن إبراهيم بن عمر البياني و عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليمان بن قيس الهلالي... ٤٥.

حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار عن يعقوب بن يزيد عن حماد بن عيسى عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن إبراهيم بن عمر البياني عن سليمان بن قيس الهلالي... ٤٦.

حدَّثنا محمد بن الحسن بن الوليد رضي الله عنه قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار عن يعقوب بن يزيد و إبراهيم بن هاشم جميعاً عن حماد بن عيسى عن إبراهيم بن عمر البياني عن أبان بن أبي عياش عن سليمان بن قيس الهلالي... ٤٧.

حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن إبراهيم بن عمر البياني عن سليمان بن قيس الهلالي... ٤٨.

حدَّثنا محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدَّثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد عن أحمد بن محمد عن العباس بن معروف عن علي بن مهزيار عن حكيم بن بهلول عن إسماعيل بن همام عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليمان بن قيس الهلالي... ٤٩.

حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن أبي عبد الله عن محمد بن علي (ابو سمينه) عن محمد بن أسلم عن الحسن بن محمد الهاشمي عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليمان بن قيس الهلالي... ٥٠.

حدَّثنا محمد بن موسى بن المتوكل رضي الله عنه قال: حدَّثنا علي بن الحسين السعدآبادي عن أحمد بن

أبي عبد الله عن أبيه عن حماد بن عيسى عن ابن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليمان بن قيس... ٥١.
٨. علي بن محمد خزاز قمي (قرن چهارم قمری):

حدَّثنا محمد بن علي رضي الله عنه قال حدَّثني أبي رحمه الله قال: حدَّثنا سعيد بن عبد الله قال حدَّثنا يعقوب بن يزيد عن حماد بن عثمان بن عيسى عن عبد الله بن مسكان عن أبان ابن خلف عن سليمان بن قيس الهلالي... ٥٢.
٩. أبو الفتح الكراچکی (درگذشته ٤٤٩ قمری):

حدَّثنا الشيخ أبو الحسن محمد بن أحمد بن شاذان القمي رضي الله عنه قال حدَّثنا أبو محمد الحسن بن عبد الله العلوي الطبري قال: حدَّثنا أحمد بن عبد الله قال حدَّثني أحمد بن محمد عن أبيه قال: حدَّثني حماد بن عيسى قال حدَّثني عمر بن أذينة قال: حدَّثني أبان بن أبي عياش عن سليمان بن قيس الهلالي... ٥٣.

١٠. محمد بن حسن، شيخ طوسی (درگذشته ٤٦٠ قمری):

علي بن الحسن بن فضال^{٥٤} عن محمد بن إسماعيل الزعفراني عن حماد بن عيسى عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليمان بن قيس الهلالي... ٥٥.

عنه (حسين بن سعيد)^{٥٦} عن حماد بن عيسى عن عمر بن أذينة عن أبان عن سليمان بن قيس الهلالي... ٥٧.

عنه (حسين بن سعيد) عن حماد بن عيسى عن إبراهيم بن عمر عن أبان رفعه إلى سليمان بن قيس الهلالي... ٥٨.

أخبرنا جماعة عن أبي الفضل حدَّثني عبدالرزاق بن سليمان بن غالب الأزدي حدَّثنا الفضل بن الفضل بن قيس بن رمانة الأشعري حدَّثنا حماد بن عيسى الغريق حدَّثني عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليمان بن قيس... ٥٩.

أخبرنا جماعة عن عدة من أصحابنا عن محمد بن يعقوب عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن ابن أبي عمير عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليمان بن قيس... ٦٠.

أخبرنا ابن أبي جيد عن محمد بن الحسن بن الوليد عن محمد بن أبي القاسم البرقي عن محمد بن علي أبي سمينه الكوفي عن حماد بن عيسى عن إبراهيم بن عمر عن أبان

بن ابي عياش عن سليم بن قيس الهلالي...^{۶۱}

بنابراین طریق‌ها ظهور احادیث سلیم، در قرن چهارم نبوده است و حتی اگر ظهور کتاب در قرن چهارم هم باشد، به احادیثی که بزرگان شیعه نقل کرده‌اند، ربطی ندارد. نویسنده در ادامه پیدایی این کتاب را موجب شکل‌گیری مذهب دوازده امامیه در قرن چهارم یاد کرده، اما در این باره نیز هیچ دلیل و مدرکی نیاورده است.

وی برای ادعای خود دلیل نیاورده و به همین دلیل، این ادعا را نباید پی گرفت، اما برای باطل بودن این سخن، دلیل می‌توان آورد: نخست آن که در ادامه آمار احادیث، نشان می‌دهد که به ندرت احادیث دوازده امام، مستند به کتاب یا روایات سلیم بوده است و نمی‌توان ادعا کرد کتاب سلیم باعث ایجاد عقیده دوازده امام شده است.

دوم آن که اگر فرض کنیم این عقیده از احادیث سلیم هم گرفته شده، باز این سخن باطل است؛ زیرا طریق‌ها و روایان متعدّد نشان می‌دهد این احادیث در قرن چهارم پیدا نشده است و این روایات قبل از این زمان نیز در تمام طول مدت تا زمان پیامبر، میان روایان رواج داشته است. بزرگان شیعه روایات سلیم را از اساتید خود نقل کرده‌اند و به کتاب مراجعه مستقیم نکرده‌اند تا این احتمال جا داشته باشد که پیدا شدن این کتاب باعث به وجود آمدن مذهب دوازده امامی شده است.

سوم آن که در پاسخ به شبهه نهم، متن کتاب‌هایی آمد که قبل از قرن چهارم نوشته شده‌اند. آن کتاب‌ها برخلاف ادعای نویسنده، به احادیث دوازده امام، پرداخته‌اند. از این رو، پیشینه پرداختن به احادیث دوازده امام فراتر از قرن چهارم بوده و اکثر آنها هم از غیر طریق سلیم نقل شده است، مانند: اصل ابوسعید عصفری (درگذشته ۲۵۰ قمری)، مختصر اثبات الرجعه، فضل بن شاذان نیشابوری (درگذشته ۲۶۰ قمری)، محاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی (درگذشته ۲۷۴ قمری) بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار (درگذشته ۲۹۰ قمری).

چنان که گذشت، اکثر کتاب‌های قرون اولیه برجای نمانده است تا به خود آنها استشهاد، شود اما بنابر کتاب‌های بعدی که از آنها نقل کرده‌اند، این احادیث در کتاب‌های صحابه بزرگی چون محمد بن ابی عمیر (درگذشته ۲۱۷ قمری)^{۶۲} و حسن بن محبوب (درگذشته ۲۲۴ قمری)^{۶۳} وجود داشته است.

نویسنده در ادامه ادعا کرده که آن‌گاه روایان، اندک‌اندک، شروع به ساختن روایات کردند. وی در این باره نیز دلیلی نمی‌آورد. و تنها می‌نویسد که چون سال‌ها بعد نویسندگان، احادیث بیشتری را در این موضوع آورده‌اند، پس این احادیث جعلی و دروغ است. در این باره باید گفت که نویسندگان سابق، هرگز در مقام جمع تمام روایات نبوده‌اند و هرگز ادعا نکرده‌اند تمام احادیث این موضوع را جمع‌آوری کرده‌اند، بلکه برعکس بزرگانی مانند مرحوم کلینی و شیخ صدوق هدف خود را از نوشتن کتاب، راه‌نمایی مردم و پاسخ‌گویی به پرسش‌های موجود در جامعه بیان کرده‌اند. نه جمع‌آوری احادیث و نوشتن کتاب‌های مفصل حدیثی و موسوعه‌نگاری.

اکثر کتاب‌های
قرون اولیه برجای
نمانده است اما بنابر
کتاب‌های بعدی که از
آنها نقل کرده‌اند، این
احادیث در کتاب‌های
صحابه بزرگی چون
محمد بن ابی عمیر
(درگذشته ۲۱۷ قمری)
و حسن بن محبوب
(درگذشته ۲۲۴ قمری)
وجود داشته است

مرحوم کلینی در مقدمه کتاب *کافی* علت تألیف کتاب خود را چنین بیان کرده است:

و ذكرت أن أموراً قد أشكلت عليك، لا تعرف حقائقها لاختلاف الرواية فيها و أنك تعلم أن اختلاف الرواية فيها لاختلاف عللها وأسبابها و أنك لا تجد بحضرتك من تذاكره و تفاوضه ممن تثق بعلمه فيها و قلت: إنك تحب أن يكون عندك كتاب كافٍ يجمع فيه من جميع فنون علم الدين، ما يكتفي به المتعلم، و يرجع إليه المسترشد، و يأخذ منه من يريد علم الدين و العمل به، بالآثار الصحيحة عن الصادقين و السنن القائمة التي عليها العمل و بها يؤدّي فرض الله عز و جل و سنة نبيه ... و قد يسر الله و له الحمد تأليف ما سئلت، و أرجو أن يكون بحيث توخيت، فمهما كان فيه من تقصير فلم تقصر نيتنا في إهداء النصيحة، إذ كانت واجبة لإخواننا و أهل ملتنا، مع ما رجونا أن نكون مشاركين لكل من اقتبس منه و عمل بما فيه دهرنا هذا و في غابره إلى انقضاء الدنيا ... و سعنا قليلاً كتاب الحجة و إن لم نكملة على استحقاقه، لأننا كرهنا أن نبخس حظوظه كلها و أرجو أن يسهل الله عز و جل إمضاء ما قدمنا من النية، إن تأخر الأجل صنفنا كتاباً أوسع و أكمل منه، نوفيه حقوقه كلها إن شاء الله تعالى.^{۶۴}

شیخ صدوق نیز در مقدمه *کمال الدین و تمام النعمة* می نویسد:

إن الذي دعاني إلى تأليف كتابي هذا ... فوجدت أكثر المختلفين إلي من الشيعة قد حيرتهم الغيبة، و دخلت عليهم في أمر القائم الشبهة، و عدلوا عن طريق التسليم إلى الآراء و المقائيس، فجعلت أبذل مجهودي في إرشادهم إلى الحق و ردهم إلى الصواب بالأخبار الواردة في ذلك عن النبي و الأئمة ، حتى ورد إلينا من بخارا شيخ من أهل الفضل و العلم و النباهة ببلد قم ... و سئلتني أن أصنف له في هذا المعنى كتاباً، فأجبتته إلى ملتسمه و وعده جمع ما ابتغى إذا سهل الله لي العود إلى مستقري و وطني بالري. فبينما

أنا ذات ليلة أفكر فيما خلفت ورائي من أهل و ولد و إخوان و نعمة إذ غلبني النوم فرأيت ... مولانا القائم صاحب الزمان واقفاً بباب الكعبة ... ثم قال لي: ... أمرك أن تصنف و لكن صنف الآن كتاباً في الغيبة و أذكر فيه غيبات الأنبياء . ثم مضى فانتبهت فزغاً إلى الدعاء و البكاء و البث و الشكوى إلى وقت طلوع الفجر، فلما أصبحت ابتدئت في تأليف هذا الكتاب ممثلاً لأمر ولي الله و حجته.^{۶۵}

چنان که پیداست، عبارتهای هردو کتاب گویای این واقعیت است که هردو کتاب برای ارشاد و عمل نوشته شده است و نویسندگان آن در پی جمع آوری همه احادیث نبوده اند، بلکه مرحوم کلینی تصریح کرده که احادیث این کتاب کامل نیست و در پی کتابی جامع تر بوده است.

کتابهای اهل تسنن نیز چنین است. بخاری (درگذشته ۲۵۶ قمری) می نویسد:

خرجت الصحيح من ستمئه ألف حديث ... و ما تركت من الصحيح أكثر قال الإسماعيلي لأنه لو أخرج كل صحيح عنده لجمع في الباب الواحد حديث صحابة من الصحابة و لذكر طريق كل واحد منهم إذا صححت فيصير كتاباً كبيراً جداً و قال ... و تركت من الصحيح حتى لا يطول.^{۶۶}

شاگرد وی، مسلم (درگذشته ۲۶۱ قمری) نویسنده دومین کتاب معتبر اهل تسنن نیز چنین گفته است:

ليس كل شيء عندي صحيح وضعته هنا يعنى في صحيحه.^{۶۷}

محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری (درگذشته ۴۰۵ قمری) آورده است:

أبو عبد الله محمد بن إسماعيل الجعفي و أبو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري صنفا في صحيح الاخبار كتابين مهذبين انتشر ذكرهما في الأقطار. و لم يحكما و لا واحد منهما أنه لم يصح من الحديث غير ما أخرجه ... و انا استعین الله على اخراج احادیث رواها ثقات قد احتج بمثلها الشيخان أو أحدهما و هذا شرط الصحيح عند

كافة فقهاء أهل الاسلام أنّ الزيادة في الأسانيد و المتون من الثقات مقبولة.^{۶۸}

شمار روایات صحیح بخاری حدود هفت هزار و مسلم سه هزار روایت است و حاکم نیشابوری علاوه بر روایت‌های آنان نزدیک به نه هزار حدیث گردآورده و در پایان هر حدیث عبارتی چنین آورده است: «هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین و لم یخرجاه» یا «هذا حدیث صحیح لا نعرف له علة بوجه من الوجوه و لم یخرجاه» نورالدین علی بن ابی‌بکر هیشمی (درگذشته ۸۰۷ قمری) به همین دلیل پس از نقل کلمات بخاری و مسلم می‌گوید:

لکنّها لم یستوعبا الصحیح بما جمعه و لا التزما لذلك ... و هذه نقول اعتراف صریح منها بأنّها لم یذکرا فی کتابیها کلّ الصحیح. فالمجال إذاً واسع و الميدان فسیح أمام من تتحقق فیہ العزیمة.^{۶۹}

وی مجمع الزوائد را در ده جلد نوشته است و هیچ‌کس تا به حال ادعا نکرده که روایات کتاب مستدرک یا زوائد چون بعد افزوده و نوشته شده پس جعلی است. بنابراین، افزوده شدن بر شمار حدیث در گذر زمان طبیعی است و این افزایش را به معنای جعل حدیث نمی‌توان دانست. برای نمونه، نمی‌توان گفت چرا این احادیث در کتاب مرحوم خزاز وجود دارد، اما در کتاب کافی یا کمال‌الدین نیست. اگر چنین استدلالی صحیح باشد، باید همه جوامع حدیثی شیعه و سنی که بعدها به کوشش دانش‌مندان هر قوم نوشته شده، جعلی و دروغ باشد؛ زیرا بسیاری از این احادیث در کتاب‌های قدیمی‌تر که حجم کمتری دارند، وجود ندارد، در حالی که هیچ‌کس چنین استدلالی نمی‌پذیرد و این‌گونه سخن راندن، هوشی‌گری است و نه مباحثه علمی.

نویسنده به دور از رویه تحقیق و انصاف در سخن، چنین وانمود کرده که انگار آمار این احادیث با گذشت پنجاه سال از هفده به سی و چند حدیث رسیده است و بعد به یک‌باره دویست حدیث گردیده است. لذا پس از مرحوم کلینی، شیخ صدوق را نام می‌برد و می‌گوید که کلینی در کتاب کافی بیش از هفده روایت نقل نکرده است و پنجاه سال بعد، صدوق آمد تا روایت‌ها را به سی و اندی افزایش دهد، اما به مرحوم نعمانی که شاگرد مرحوم کلینی و پیش‌تر از شیخ صدوق است، هیچ اشاره‌ای نمی‌کند، در حالی که وی بیش از شصت حدیث از شیعه و اهل تسنن^{۷۰} در موضوع دوازده امام آورده و یاد آورده که:

و الروایات فی هذا المعنی من طرق العامة کثیرة تدلّ علی أنّ رسول الله یذکر الاثنی عشر و آثم خلفاؤه.^{۷۱}

چنان‌که پیداست، با آن‌که مرحوم نعمانی هم‌عصر مرحوم کلینی بوده، بیش از شصت حدیث آورده و می‌گوید احادیث زیاد دیگری نیز وجود دارد. پس بنا بر آمار که نویسنده از احادیث شیخ صدوق پس از پنجاه سال برشمرده، مرحوم شیخ پس از پنجاه سال نه تنها چیزی نیفزوده و احادیث را دو برابر نکرده، بلکه نصف احادیث مرحوم نعمانی را آورده است. با وجود این، چرا نویسنده به کتاب معروف و معتبر نعمانی هیچ اشاره‌ای نمی‌کند؟

با آن‌که مرحوم نعمانی هم‌عصر مرحوم کلینی بوده، بیش از شصت حدیث آورده و می‌گوید احادیث زیاد دیگری نیز وجود دارد. پس بنا بر آمار که نویسنده از احادیث شیخ صدوق پس از پنجاه سال برشمرده، مرحوم شیخ پس از پنجاه سال نه تنها چیزی نیفزوده و احادیث را دو برابر نکرده، بلکه نصف احادیث مرحوم نعمانی را آورده است

مگر وی از سیر تاریخی احادیث دوازده امام بحث نمی‌کند؟ آن‌گاه نویسنده می‌افزاید که سپس شاگردش خزّاز می‌آید تا آنها را به دویست روایت برساند. وی برای آن که مرحوم خزّاز کمی صاحب کتاب *کفایة الأثر* را متهم کند و برای افزایش احادیث سیر تاریخی بسازد، آمار ناصحیحی از میزان احادیث شیخ صدوق می‌آورد، یعنی ادّعا می‌کند که شیخ صدوق، سی و چند روایت نقل کرده است، در حالی که وی در کتاب *خصال* در باب «الخلفاء و الأئمة بعد النبی اثنی عشر» ۴۵ حدیث آورده و در کتاب *کمال الدین* تنها در باب ۲۴، «باب ما روی عن النبی» ۳۷ روایت آورده است که یازده روایت این دو باب مشترک است و پس از خارج کردن تکراری‌ها، ۷۱ حدیث به جا می‌ماند. اگر تنها همین دو باب را در نظر بگیریم و باب‌های دیگر کتاب *کمال الدین* و دیگر آثار شیخ صدوق را هم نیفزاییم، باز میزان احادیث شیخ صدوق دو برابر مقداری می‌نماید که نویسنده ادّعا کرده است. افزون بر این، احادیثی وجود دارد که شیخ به مناسبت‌های دیگر نقل کرده و بدان‌ها در *کمال الدین* تصریح کرده است:

وقد أخرجت بعض طرق هذا الحديث في هذا الكتاب وبعضها في كتاب النص على الأئمة الاثني عشر.^{۷۲}

این کتاب در دست نیست تا تعداد احادیث آن روشن شود، اما ایشان نیز مانند مرحوم نعمانی یادآوری می‌کند:

إنّ الأخبار في هذا الباب كثيرة والمفزع والملجأ إلى نقلة الحديث وقد نقل مخالفونا من أصحاب الحديث نقلاً مستفيضاً من حديث عبدالله ابن مسعود... و نقلاً ظاهراً مستفيضاً من حديث جابر بن سمرة.^{۷۳}

بنابراین، مرحوم خزّاز چون در پی نوشتن کتابی جدا با عنوان دوازده امام بوده، سعی نموده تمام احادیثی را که به وی رسیده و به آنها دست‌رس داشته، گردآورد و سند هر روایتی را که در کتاب خویش آورده، نقل کند. این سندها به روشنی نشان می‌دهد که این احادیث را از اساتید خود نقل کرده است و آنان چنان که گذشت، چون در پی نگارش کتابی جدا نبوده‌اند، همه را ثبت نکرده‌اند. پس سزاوار نیست که گفت خزّاز چیزی جعل کرده و احادیث را به دویست حدیث رسانده، بلکه آن‌چه را از اساتید خود شنیده آورده

است. آیه‌الله صافی گلپایگانی نیز تحقیق سترگی انجام داده و در موضوع دوازده امام احادیث بیشتری را از منابع شیعه و اهل تسنّن در کتاب *منتخب الاثر* برشمرده است. آیا می‌توان گفت شیعه و سنّی دست به دست هم داده‌اند و به جعل حدیث پرداخته‌اند و همین باعث شده آمار احادیث به این اندازه برسد؟

نکته گفتنی در کتاب *کفایة الأثر* این است که به رغم ادّعای نویسنده که اساس اعتقاد به دوازده امام را کتاب *سلیم* می‌داند، تنها به یک روایت از سلیم پرداخته است. چگونه از دویست حدیث تنها یک حدیث را به خود اختصاص داده است؟

پس اساس دوازده امام کتاب *سلیم* نیست و درصد بسیار کمی از احادیث از آن کتاب است. هم‌چنین هیچ دلیلی وجود ندارد که کتاب *سلیم* در قرن چهارم یافت شده باشد. افزون بر این، کتاب *سلیم* باعث تشکیل مذهب دوازده امام نشده؛ زیرا بسیار کم به آن استناد شده است و هم‌چنین روایات از ابتدای صدور از پیامبر و امامان معصوم بین راویان رواج داشته و کسی آنها را بعدها جعل نکرده یا افزایش نداده است. در پایان نباید گفت که سخنان نویسنده ادّعایی بیش نیست و هیچ مدرک و مستندی ندارد.

اعتماد بزرگان شیعه در اعتقاد به دوازده امام به کتاب سلیم بن قیس

متن کتاب: و كان اعتماد الكليني و النعماني و الصدوق في قولهم بالنظرية الاثني عشرية على كتاب سلیم الذي وصفه النعماني بأنه من الأصول التي يرجع اليها الشيعة و يعولون عليها.

خلاصه شبهه: نویسنده ادّعا کرده که مرحوم کلینی، نعمانی و شیخ صدوق در اعتقاد به دوازده امام به کتاب *سلیم بن قیس* اعتماد کرده‌اند.

پاسخ: در این قسمت نیز نویسنده همان مغالطه را تکرار کرده، در حالی که بحث از کتاب *سلیم* در این زمینه، نامربوط است؛ زیرا بزرگانی که از ایشان نام می‌برد، هیچ‌کدام از کتاب *سلیم* چیزی را نقل مستقیم نکرده‌اند. از این‌رو، نمی‌توان گفت که این کتاب اعتبار دارد یا نه. حتی اگر ضعف این کتاب هم ثابت شود، هیچ تأثیری در روایات ندارد؛ زیرا این بزرگان روایات *سلیم* را با طریق و سند خود نقل کرده‌اند و ملاک در اعتبار آن روایت‌ها، سند

آن‌هاست. پس نویسنده باید به دنبال اثبات ضعف راویان و واسطه‌های میان سلیم و این بزرگان باشد. بحث از قوت و ضعف کتاب سلیم، در این موضوع نمی‌گنجد، بلکه مغالطه‌ای برای نیکونمایی آن ادعا و به دور از انصاف و آزاداندیشی است. پس نتیجه بررسی کتاب سلیم، هرچه باشد در اصل بحث تأثیری ندارد.

به هر حال، بنابر پندار نویسنده، مرحوم کلینی، نعمانی و شیخ صدوق در اعتقاد به دوازده امام به کتاب سلیم اعتماد کرده‌اند و دلیلی در این باره نمی‌آورد. اسناد و مدارک خلاف این ادعا را نشان می‌دهند. مرحوم کلینی در کتاب کافی در باب «ما جاء فی الاثنی عشر و النص علیهم»^{۷۴} از بیست حدیث تنها یک حدیث (حدیث چهارم) را از سلیم نقل کرده است، یعنی پنج درصد روایات این باب را به روایات سلیم اختصاص داده است. مرحوم نعمانی نیز در باب چهارم «ما روی فی أن الأئمة اثنا عشر إماماً و أنهم من الله و باختياره» و فصل «فی ما روی أن الأئمة اثنا عشر من طریق العامة»^{۷۵} و باب ششم «الحديث المروی عن طرق العامة»^{۷۶} در میان بیش از شصت حدیث تنها شش حدیث (هشتم تا دوازدهم و حدیث ۲۷) را از سلیم نقل می‌کند، یعنی کمتر از ده درصد روایات این باب را به روایات سلیم اختصاص داده است. شیخ صدوق نیز چنان که گذشت، در کتاب *خصال* قسمت «الخلفاء و الأئمة بعد النبی اثنا عشر»^{۷۷} و کتاب *کمال الدین* باب ۲۴ «ما روی عن النبی فی النص علی القائم و أنه الثانی عشر من الأئمة»^{۷۸} از مجموع ۷۱ حدیث تنها پنج حدیث (نهم، دهم، پانزدهم، بیست و پنجم و سی و هفتم)^{۷۹} را از سلیم آورده است، یعنی کمتر از ده درصد روایات را به روایات سلیم اختصاص داده است. روایات سلیم در سراسر کتاب *کمال الدین* به عدد انگشتان دست هم نمی‌رسد. البته چنان که گذشت، تنها آمار احادیث قسمتی از دو کتاب شیخ صدوق گزارش شد و گرنه احادیث وی در این موضوع بیش از ۷۱ حدیث است و درصد روایات سلیم از این کمتر است، اما برای آن که بحث طولانی نشود، به همین مقدار بسنده شد.

حال چگونه با توجه به این آمار می‌توان ادعا کرد که این سه مؤلف در اعتقاد به دوازده امام، به کتاب سلیم بن قیس اعتماد کرده‌اند؟ اگر کسی برای یک موضوع بیست حدیث بیاورد و یک حدیث آن درباره فردی باشد، آیا نوزده حدیث دیگر را می‌توان نادیده گرفت و ادعا کرد در این موضوع به آن فرد اعتماد کرده است؟

نقل کتاب سلیم بن قیس توسط دو راوی ضعیف

متن کتاب: و لكن عامة الشيعة في ذلك الزمان كانوا يشكون في وضع و اختلاق كتاب سلیم و ذلك لروايته عن طريق محمد بن علي الصيرفي أبو سميئة الكذاب المشهور و احمد بن هلال العبرتائي الغالي الملعون و قد قال ابن الغضائري: كان أصحابنا يقولون: أن سليماً لا يُعرف و لا ذكر له ... و الكتاب موضوع لا مربة فيه و على ذلك علامات تدل على ما ذكرنا ...

خلاصه شبهه: نویسنده ادعا می‌کند که عموم شیعیان در جعلی بودن این کتاب در شک بوده‌اند؛ زیرا کتاب از طریق راویانی مانند ابوسمینه کذاب و احمد بن هلال غالی روایت شده است و ابن غضائری نیز این کتاب را جعلی می‌داند.

مرحوم کلینی در کتاب کافی در باب «ما جاء فی الاثنی عشر و النص علیهم» از بیست حدیث تنها یک حدیث (حدیث چهارم) را از سلیم نقل کرده است، یعنی پنج درصد روایات این باب را به روایات سلیم اختصاص داده است

پاسخ: نویسنده ادعا می‌کند که کتاب سلیم نزد عموم شیعیان مشکوک بوده است، اما دلیلی نمی‌آورد.

پیش از بررسی این ادعا گفتنی است که بنابر آمار احادیث معلوم شد بحث از کتاب سلیم مرحله‌ای دیگر از اصل بحث (احادیث دوازده امام) دور شده است؛ زیرا ابتدا روشن شد که مرحوم کلینی، نعمانی و شیخ صدوق احادیث سلیم را از کتاب سلیم نقل نکرده‌اند تا بحث از اعتبار کتاب وی، در این بحث مؤثر باشد. در قسمت آمار نیز ثابت شد که در اعتقاد به دوازده امام به احادیث سلیم هم اعتماد نکرده‌اند و احادیث وی تأثیری چندان ندارد؛ زیرا بیشتر احادیث را از روایان دیگر نقل کرده‌اند. بنابراین، ضعفی را که نویسنده در پی اثبات آن است، در صورتی برای او مفید می‌توانست باشد که دو مرحله پیش‌تر از آن را ثابت می‌کرد: یکی نقل بزرگان از کتاب سلیم و دوم تأثیر اصلی احادیث سلیم و حال آن که هیچ‌کدام ثابت نشده است.

نویسنده ادعا کرده که کتاب سلیم در آن زمان نزد عموم شیعیان مشکوک بوده که البته این ادعا استقرایی ندارد تا دلیلی بر راستی خود بیاورد.

اگر فردی برای نمونه شهرت نظریه‌ای را در زمانی خاص بخواهد ثابت یا نفی کند، باید نظر همه عالم را بررسی کند و فهرست نام موافقان و مخالفان آن زمان را گزارش دهد. آن‌گاه اکثریت بر اعتقاد عموم دلالت می‌کند. نویسنده نیز باید نام کسانی را که در آن زمان کتاب سلیم را قبول نداشته‌اند، ذکر می‌کرد تا معلوم می‌شد آیا واقعاً عموم شیعیان درباره کتاب سلیم مشکوک بوده‌اند یا خیر. اگر نویسنده نامی می‌برد، به یقین خلاف نظرش ثابت می‌شد؛ زیرا مرحوم نعمانی که در آن عصر می‌زیسته، گواهی می‌دهد:

ولیس بین جمیع الشيعة ممن حمل العلم و رواه عن الأئمة خلاف في أن كتاب سلیم بن قيس الهلالي أصل من أكبر كتب الأصول التي رواها أهل العلم من حملة حديث أهل البيت و أقدمها.^{۸۰}

این گواهی برخلاف ادعای نویسنده، نشان می‌دهد در آن زمان میان عموم شیعیان هیچ شکی در درستی کتاب سلیم نبوده و بنابر این که مرحوم کشی، نجاشی و شیخ طوسی تصریح می‌کنند، که سلیم کتاب دارد و طریق خود را به آن بیان می‌کنند معلوم می‌شود ادعای نویسنده برای زمان شیخ مفید نیز خلاف واقع است و عموم

شیعیان در آن زمان نیز کتاب سلیم را جعلی نمی‌دانسته‌اند. به هر حال، وی نام افراد را نمی‌برد، بلکه دلیل می‌آورد و می‌گوید که چون این کتاب توسط دو راوی ضعیف نقل شده، پس عموم شیعیان به آن مشکوک بوده‌اند، در حالی که باید نام افرادی را که در آن زمان به این کتاب شک داشته‌اند، بیان می‌کرد. نویسنده میان احادیث سلیم و کتاب سلیم فرق نهاده است، در حالی که این دو را نباید یکی پنداشت، یعنی سلیم کتابی داشته و غیر از آن روایاتی نیز نقل کرده است. مرحوم آیه‌الله خویی در این باره می‌فرماید:

دعوى أن ما في الكافي رواية عن كتاب سلیم أيضاً دعوى بلاينة و تحرص على الغيب، بل الظاهر أن لسليم أحاديث من غير كتابه و الشاهد على ذلك ما قدمناه عن ابن شهر آشوب من أنه صاحب الأحاديث، له كتاب. و يشهد له أيضاً: أن النعماني بعد ما روى عدة روايات عن كتاب سلیم، روى رواية عن محمد بن يعقوب باسناد عن سلیم، و قد تقدمت الروايات و يظهر من ذلك: أن رواية محمد بن يعقوب لم تكن موجودة في كتاب سلیم.^{۸۱}

همچنین با آن که شیخ طوسی طریق خود را به کتاب سلیم در فهرست آورده، اما در هر جا از تألیفاتش که حدیثی از سلیم نقل کرده، طریق دیگری آورده و با سند جداگانه‌ای نقل کرده که آن طریق‌ها ذکر شد. از این رو، نقل احادیث از غیر طریق کتاب روشن می‌شود. شیخ صدوق نیز چنان که گذشت، طریق‌های فراوانی به حدیث سلیم دارد، اما هرگز از طریق به کتاب وی نامی نبرده است.

به هر حال، چه این تفصیل را بپذیریم چه نه، سخن نویسنده درست نیست؛ زیرا:

یکم. اگر سخن از کتاب سلیم باشد، چهار نفر طریق خود را به کتاب سلیم بیان کرده‌اند:

۱. محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی (معاصر عیاشی در گذشته ۳۲۰ قمری):

حدَّثني محمد بن الحسن البراثي قال: حدَّثنا الحسن بن علي بن كيسان عن إسحاق بن إبراهيم بن عمر

الیانی عن ابن اذینة عن أبان بن أبی عیاش قال: هذا نسخة كتاب سليم بن قيس العامري ثم الهلالي... .

محمد بن الحسن البرائی حدّثنا الحسن بن علی بن کیسان عن إسحاق بن إبراهيم عن ابن اذینة عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس الهلالي...^{۸۲}
۲. محمد بن ابراهیم نعمانی (درگذشته حدود ۳۶۰ قمری):

أحمد بن محمد بن سعید بن عقدة و محمد بن همام بن سهیل و عبدالعزیز و عبدالواحد ابنا عبدالله بن یونس الموصلي عن رجالهم عن عبدالرزاق ابن همام عن معمر بن راشد عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس... .

هارون بن محمد قال: حدّثنی أحمد بن عیبدالله بن جعفر بن المعلى الهمداني قال: حدّثنی أبو الحسن عمرو بن جامع بن عمرو بن حرب الکندي قال: حدّثنا عبدالله بن المبارك شیخ لنا کوفي ثقة قال: حدّثنا عبدالرزاق بن همام شیخنا عن معمر عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس الهلالي...^{۸۳}
۳. احمد بن علی بن احمد نجاشی (درگذشته ۴۵۰ قمری):

حدّثنا محمد بن الحسن بن الولید قال: حدّثنا محمد بن أبی القاسم ماجیلویه عن محمد بن علی الصیرفي عن حماد بن عیسی و عثمان بن عیسی قال: حماد بن عیسی و حدّثنا إبراهيم بن عمر الیانی عن سلیم بن قیس بالکتاب...^{۸۴}

۴. محمد بن حسن، شیخ طوسی (درگذشته ۴۶۰ قمری):

أخبرنا به ابن أبی جید عن محمد بن الحسن بن الولید عن محمد بن أبی القاسم الملقب بماجیلویه عن محمد بن علی الصیرفي عن حماد بن عیسی و عثمان بن عیسی عن أبان بن أبی عیاش عنه... .

و رواه حماد بن عیسی عن إبراهيم بن عمر الیانی عنه...^{۸۵}

این چهار نفر هفت طریق به کتاب سلیم دارند که در هیچ کدام از آنها احمد بن هلال وجود ندارد و این سخن نویسنده که این کتاب توسط احمد بن هلال نقل شده، خلاف واقع و ناصحیح است و چرایی چنین ادّعی نویسنده روشن نیست. صیرفی نیز از هفت طریق تنها در سه طریق واقع است، یعنی در کمتر از نصف طریق‌ها. به‌ویژه وی در طریق متقدّمان (قرن چهارم) مورد بحث، واقع نشده، بلکه در طریق راویان قرن پنجم واقع شده است.

پس نویسنده تدلیس دیگری کرده است؛ زیرا چنان وانمود کرده که گویا کتاب سلیم تنها از طریق این دو نفر عالی کذاب روایت شده است و طریق دیگری ندارد، در حالی که یکی از این دو هرگز در طریق کتاب واقع نشده و آن یکی هم نه تنها راوی منحصر به فرد این کتاب نیست، بلکه اکثر طریق‌های این کتاب که همان‌ها نیز مورد بحث است (قرن چهارم)، طریق‌هایی است که او در آن طریق‌ها وجود ندارد. سزاوار بود که نویسنده

نویسنده تدلیس دیگری کرده است؛ زیرا چنان وانمود کرده که گویا کتاب سلیم تنها از طریق این دو نفر عالی کذاب روایت شده است و طریق دیگری ندارد، این دو هرگز در طریق کتاب واقع نشده و آن یکی هم نه تنها راوی منحصر به فرد این کتاب نیست، بلکه اکثر طریق‌های این کتاب که همان‌ها نیز مورد بحث است (قرن چهارم)، طریق‌هایی است که او در آن طریق‌ها وجود ندارد

به آن نقل‌ها اشاره‌ای می‌کرد که اکثریت هستند و مورد بحث به شمار می‌روند.

گفتنی است که اگر شیخ طوسی به کتاب سلیم طریق دارد و در طریقه صیرفی واقع شده، تنها یک حدیث از سلیم در دوازده امام آورده که صیرفی نیز در آن واقع نشده است، یعنی از طریقی که به کتاب سلیم دارد، این حدیث را نقل نکرده، بلکه دو طریقی دیگر را آورده است:

یکم. روی محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری: فی ما أخبرنا به جماعة، عن أبي المفضل الشيباني عن أبيه عن محمد بن الحسين عن محمد بن أبي عمير....

دوم. أخبرنا أيضا جماعة، عن عدة من أصحابنا، عن محمد بن يعقوب عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن ابن أبي عمير عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس قال: سمعت عبدالله بن جعفر الطيار يقول: كنا عند معاوية أنا والحسن والحسين و عبدالله بن عباس و عمر بن أم سلمة و أسامة بن زيد، فجرى بيني وبين معاوية كلام فقلت لمعاوية: سمعت رسول الله يقول: أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم أخي علي بن أبي طالب أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فإذا استشهد علي فالحسن أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فإذا مضى الحسن فالحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فإذا استشهد فابنه علي بن الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم و سندر که یا علی، ثم ابنه محمد بن علي أولى بالمؤمنين من أنفسهم یا علی، ثم يكمله اثنا عشر إماماً تسعة من ولد الحسين. قال عبدالله بن جعفر: استشهدت الحسن والحسين و عبدالله بن عباس و عمر بن أم سلمة و أسامة بن زيد فشهدوا لي عند معاوية. قال سليم بن قيس: و قد سمعت ذلك من سلمان و أبي ذر و المقداد و ذكروا أنهم سمعوا ذلك من رسول الله^{۸۶}.

گفتنی است از چهار مؤلفی که به کتاب سلیم طریق دارند، دو نفر آنان (کشی و نجاشی) هرگز کتاب حدیثی ندارند و چیزی نقل نکرده‌اند. دو نفر دیگر هم یکی شیخ طوسی است که با این طریق خود هرگز روایت دوازده امام را از سلیم نقل نکرده و دیگری

هم مرحوم نعمانی است که در طریقه صیرفی هست و نه عبرتائی. پس نه صیرفی و نه عبرتائی در انتقال احادیث دوازده امام از کتاب سلیم (تأکید می‌شود از کتاب سلیم نه احادیث او) تأثیری نداشته‌اند و به میان آوردن نام آن‌ دو در بحث دوازده امام بیگانه از موضوع و به دور از انصاف است.

اگر سخن از احادیث سلیم باشد، چنان که پیش‌تر برخی از طریقه‌های محدثان قرن‌های سه، چهار و پنج برای نمونه آمد، آنان غیر از طریقه‌های کتاب سلیم بوده‌اند. ده محدث، ۳۲ طریق به احادیث سلیم داشته‌اند که تنها در سه طریق، ابوسمینه و عبرتائی وجود دارند، یعنی کمتر از ده درصد طریقه‌ها، آن هم در طریق کسانی بود که طریقه‌های متعددی دانسته‌اند، اولی مرحوم کلینی سه طریق به یک حدیث دارد:

یکم. علي بن إبراهيم عن أبيه عن حماد بن عيسى عن إبراهيم بن عمر اليباني عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس....

دوم. محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي عمير، عن عمر بن أذينة....

سوم. علي بن محمد عن أحمد بن هلال عن ابن أبي عمير عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس....^{۸۷}

احمد بن هلال تنها در یکی از آنها وجود دارد، اما چون هر سه سند برای یک روایت است، پس روایت دو سند صحیح دیگر دارد و وجود احمد بن هلال به اعتبار آن خدشه‌ای نمی‌زند.

دومی، شیخ صدوق است که سیزده طریق دارد و ابوسمینه تنها در سند یک حدیث آن وجود دارد^{۸۸} که آن هم حدیث دوازده امام نیست.

سومی، شیخ طوسی است که شش طریق دارد و ابوسمینه تنها در سند یک حدیث آن وجود دارد^{۸۹} که آن هم حدیث دوازده امام نیست. در نتیجه روایتی در کتاب سلیم در موضوع دوازده امام وجود ندارد که در طریق آن تنها محمد بن علی صیرفی یا احمد بن هلال عبرتائی باشد.^{۹۰} بنابراین، نویسنده که نام این دو نفر را آورده تا احادیث دوازده امام را تضعیف نماید، راه باطلی رفته است؛ چه معتقد شویم که سلیم تنها کتاب داشته و چه معتقد شویم غیر از

کتاب احادیث هم داشته است.

آن‌گاه نویسنده به گفتهٔ ابن‌غضائری اشاره می‌کند که گفته: اصحاب ما سلیم بن قیس را نمی‌شناخته‌اند و او را یادی نکرده‌اند و بی‌تردید کتاب جعلی است و بر آن نشانه‌هایی وجود دارد که بر آن چه گذشت، دلالت می‌کند.

نویسنده در سخنی که از ابن‌غضائری نقل می‌کند، امانت نگاه نمی‌دارد و برای اثبات مقصود خود در کلام وی تحریفی روا می‌دارد. ابن‌غضائری پس از نقل سخن اصحاب، آن را رد کرده، اما نویسنده به دور از انصاف، ردّ وی را حذف کرده و به خواننده چنین می‌باوراند که ابن‌غضائری نیز موافق این نظر بوده است. اما تحریف وی چنین است که جعلی بودن کتاب سلیم را که نظر شخصی ابن‌غضائری است، با حذف جملاتی ادامهٔ سخن و نظر اصحاب می‌باوراند تا خواننده چنین پندارد که نظر شیعیان جعلی بودن کتاب سلیم بوده است، در حالی که این نظر شخصی ابن‌غضائری بوده است و به عموم شیعیان ربطی ندارد. اینک متن خلاصهٔ الاقوال که نویسنده، کلام ابن‌غضائری را از آن نقل کرده، در پی می‌آید تا خوانندگان خود به میزان صداقت و امانت نویسنده پی ببرند.

وقال ابن‌الغضائری: سلیم بن قیس الهلالي العامري، روى عن أبي عبدالله^{۹۱} و الحسن و الحسين و علي بن الحسين و ينسب إليه هذا الكتاب المشهور و كان أصحابنا يقولون: أنّ سليماً لا يعرف و لا ذكر في خبر و قد وجدت ذكره في مواضع من غير جهة كتابه و لا من رواية أبان بن أبي عياش عنه و قد ذكر له ابن عقدة في رجال أمير المؤمنين أحاديث عنه و الكتاب موضوع لا مرية فيه و على ذلك علامات تدلّ على ما ذكرنا: منها ما ذكر أنّ محمد بن أبي بكر و عطاء بن عند الموت و منها أنّ الأئمة الثلاثة عشر و غير ذلك. و أسانيد هذا الكتاب تختلف تارة برواية عمر بن أذينة، عن إبراهيم بن عمر الصنعاني، عن أبان بن أبي عياش، عن سلیم و تارة يروي عن عمر عن أبان بلا واسطة.^{۹۲}

چنان‌که پیداست، ابن‌غضائری نظر اصحاب را که گمان می‌کردند، سلیم شناخته شده نیست، نقل و رد کرده است و جایی را که نام او آمده، بیان نموده است.

اما دربارهٔ این‌که ابن‌غضائری این کتاب جعلی را جعلی دانسته، توجه به چند نکته اهمیت دارد:

نخست آن‌که انتساب این کتاب رجال به ابن‌غضائری ثابت نیست و همین باعث سست شدن این دلیل می‌شود، یعنی نویسنده نباید برای ردّ کتاب سلیم به کتابی تمسک کند که خود بسیار سست بلکه غیرثابت است. (نظر آقای خوئی و آقابزرگ تهرانی)^{۹۳}

دوم آن‌که اگر انتساب کتاب به وی پذیرفته باشد، پذیرش تضعیفات وی، ناپذیرفتنی و برخلاف سیرهٔ دانش‌مندان شیعه است،^{۹۴} یعنی تضعیفات وی چون اجتهادی است و نه نقلی و حسّی، پس معتبر نیست. از این‌رو، برای ردّ کتاب سلیم به تضعیف کتاب ابن‌غضائری نمی‌توان استناد کرد. (نظر آقای سیدمحسن امین)^{۹۵} افزون بر این، شیخ حرّ

نویسنده در سخنی که از ابن‌غضائری نقل می‌کند، امانت نگاه نمی‌دارد و برای اثبات مقصود خود در کلام وی تحریفی روا می‌دارد. ابن‌غضائری پس از نقل سخن اصحاب، آن را رد کرده، اما نویسنده به دور از انصاف، ردّ وی را حذف کرده و به خواننده چنین می‌باوراند که ابن‌غضائری نیز موافق این نظر بوده است

عاملی احتمال داده که ابن غضائری نسخه دیگری را تضعیف کرده باشد و نه این نسخه را^{۹۶} و مرحوم تفرشی کلام ابن غضائری را بر اشتباه وی حمل کرده است.^{۹۷}

سوم آن که تضعیفات وی در صورتی پذیرفته است که معارض نداشته باشد،^{۹۸} اما ابن غضائری در حالی کتاب سلیم را جعلی می‌خواند که مرحوم نجاشی^{۹۹} و شیخ طوسی^{۱۰۰} در تعلق آن به سلیم هیچ شک و تردیدی ندارند و با گواهی این دو بزرگوار هرگز سخن او را نمی‌توان پذیرفت و نظر آنان^{۱۰۱} و همه رجالیان را نمی‌توان نادیده گرفت.

اگر ابن غضائری سندی تاریخی یا مدرکی منقول بر جعلی بودن کتاب سلیم نقل می‌کرد، شاید می‌شد ادعا کرد که نقل وی به منزله نقدی رجالی اهمیت دارد (همان گونه که گفته‌های وی آمد) اما وی این گونه دلیلی نیاورده است، بلکه متن کتاب را بررسی کرده و اجتهاد نموده است. روشن است که اجتهاد وی برای ما حجیت ندارد، به ویژه وقتی که دلایل خود را آورده و آن دلایل برای اثبات جعلی بودن کتاب ناپذیرفتنی باشند. بنابراین، چگونه می‌توان جعلی بودن کتاب سلیم را از وی پذیرفت. مرحوم آقای خوئی هر سه دلیل ابن غضائری را بر جعلی بودن کتاب سلیم بن قیس نقل و رد نموده است.

یکم. در مورد دلیل اول ابن غضائری می‌نویسد:

اشتماله (کتاب سلیم) علی أن الأئمة ثلاثة عشر. و یرد هذا الوجه أولاً أنه لم یثبت ذلك و السند في ذلك ما ذكره ابن الغضائري و قد تقدّم غیر مرة: أنه لا طریق إلى إثبات صحة نسبة الكتاب المنسوب إلى ابن الغضائري، كيف و قد ذكر صاحب الوسائل في ترجمة سلیم بن قیس: و الذي وصل إلینا من نسخة الكتاب ليس فيه شيء فاسد و لا شيء مما استدل به علی الوضع، و لعل الموضوع الفاسد غيره و لذلك لم یشتهر و لم یصل إلینا (إنتهی). و قال المیرزا في رجاله الكبير (منهج المقال): أن ما وصل إلي من نسخة هذا الكتاب، المذكور فيه أن عبدالله بن عمر و عظم أباه عند الموت و أن الأئمة

ثلاثة عشر مع النبي ، و شيء من ذلك لا یقتضی الوضع (إنتهی). و قال الفاضل التفریثي في هامش النقد: (قال بعض الأفاضل: رأيت فيما وصل إلي من نسخة هذا الكتاب أن عبدالله بن عمر و عظم أباه عند

موته، و أن الأئمة ثلاثة عشر من ولد إسماعيل، و هم رسول الله مع الأئمة الاثني عشر و لا محذور في أحد هذين (إنتهی). و أني لم أجد في جميع ما وصل إلي من نسخ هذا الكتاب إلا كما نقل هذا الفاضل و الصدق مبين في وجه أحاديث هذا الكتاب من أوله إلى آخره، فكان ما نقل ابن الغضائري محمول علی الاشتباه). (إنتهی کلام الفاضل التفریثي). أقول: و مما يدل علی صحة ما ذكره صاحب الوسائل و الفاضلان التفریثي و الاسترابادي: أن النعماني روى في كتاب الغيبة باسناد عن سلیم بن قیس في كتابه حديثاً طويلاً... (ایشان متن روایت‌ها را می‌آورد^{۱۰۲} و بعد می‌فرماید: و بما ذكرناه يظهر أن ما نسبته ابن الغضائري إلى كتاب سلیم بن قیس من رواية أن الأئمة ثلاثة عشر لا صحة له، غاية الأمر أن النسخة التي وصلت إليه كانت مشتملة علی ذلك، و قد شهد الشيخ المفيد أن في النسخة تخلیطاً و تدليساً.^{۱۰۳}

دوم. مرحوم آقای خوئی در مورد دلیل دیگر ابن غضائری می‌فرماید:

و أما و عظم محمد بن أبي بكر أباه عند موته فلو صح فهو و إن لم یمكن عادة إلا أنه یمكن أن یكون علی نحو الكرامة و خرق العادة و علی ذلك فلا وجه لدعوى وضع كتاب سلیم بن قیس أصلاً و ثانياً: إن اشتمال كتاب علی أمر باطل في مورد أو موردین لا یدل علی وضعه، كيف و یوجد ذلك في أكثر الكتب حتی كتاب الكافي الذي هو أمّتن كتب الحديث و أتقنها.^{۱۰۴}

۳. در مورد دلیل آخر ابن غضائری نیز می‌فرماید:

و كيف كان فلا یصح ما ذكره ابن الغضائري من اختلاف سند هذا الكتاب، فتارة یروي عن عمر بن أذينة عن إبراهيم بن عمر الصنعاني عن أبان بن أبي عیاش عن سلیم و تارة یروي عن عمر عن أبان بلا واسطة و ذلك فإن عمر بن أذينة غیر مذکور في الطريق أصلاً و إبراهيم بن عمر روى عن سلیم بلا واسطة.^{۱۰۵}

در نتیجه، سخن ابن غضائری از آن جا که اجتهادی است، برای ما حجیت و اعتباری ندارد. افزون بر این که دلیل‌هایش نیز ناپذیرفتنی است.

پی‌نوشت‌ها

- *عضو هیئت علمی پژوهشکده مهدویت و مدیر گروه قرآن و حدیث
۱. علی بن حسین مسعودی، *التنبيه والانسراف*، ص ۱۹۸، انتشارات دارالصعب، بیروت [بی‌تا].
 ۲. یکم. «کتاب سلیم بن قیس الهمدانی اصل من أكبر كتب الأصول التي رواها أهل العلم و من حملة حديث أهل البيت و أقدمها، لأن جميع ما اشتمل عليه هذا الأصل إنما هو عن رسول الله و أمير المؤمنين و المقداد و سلمان الفارسی و أبي ذر و من جرى مجراهم ممن شهد رسول الله و أمير المؤمنين و سمع منهما، و هو من الأصول التي ترجع الشيعة إليها و يعول عليها.» (محمد بن ابراهیم نعمانی، کتاب الغيبة، ص ۱۰۳، انتشارات انوار الهدی، قم ۱۴۲۲ق)
 - دوم. «اصل سلیم بن قیس الهمدانی ابي صادق العامري الكوفي التابعي.» (آقا بزرگ طهرانی، *النريعة*، ج ۲، ص ۱۵۲، شماره ۵۹۰، انتشارات دارالاضواء، بیروت [بی‌تا])
 ۳. وی از کسانی است که هنگام عرضه کتاب سلیم به امام چهارم در آنجا حضور داشته است. «کتاب سلیم بن قیس الهمدانی رحمه الله علیه الذی رواه عنه أبان بن ابي عیاش و قرأه جمیعہ علی سیدنا علی بن الحسین بحضور جماعة أعيان من الصحابة منهم أبو الطفیل فأقره علیه زین العابدین و قال : هذه أحاديثنا صحيحة.» (حسن بن سلیمان حلّی، *مختصر بصائر الدرجات*، ص ۴۰، انتشارات منشورات اعلی، تهران ۱۳۶۲ش)
 ۴. محمد بن یعقوب کلینی، *کافی*، ج ۱، ص ۵۲۹، ح ۵، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، قم ۱۳۶۳ش.
 ۵. همان، ص ۵۳۱، ح ۸.
 ۶. *الغيبة*، ص ۹۴، ح ۲۴.
 ۷. همان، ص ۹۷، ح ۲۹.
 ۸. شیخ صدوق، *کمال الدین و تمام النعمة*، ص ۲۵۰، ح ۱، انتشارات جامعه مدرسین، قم ۱۳۶۳ش.
 ۹. همان، ص ۲۵۳، ح ۳.
 ۱۰. همان، ص ۲۵۶، ح ۱.
 ۱۱. سید محمد جواد شبیری زنجانی بحثی دقیق در مورد مذهب مسعودی دارد و نتیجه می‌گیرد که وی قطعاً سنی است. (نک: مجله *انتظار*، ش ۴، تابستان ۱۳۸۱، ص ۲۱۹) همچنین عبدالله الصاوی در مقدمه *اخبار الزمان* مسعودی، وی را معتزلی شافعی معرفی می‌کند. علامه شوشتری نیز در *قاموس الرجال*، ج ۷، ص ۴۳۴ عامی بودن او را ترجیح می‌دهد.
 ۱۲. حبیب الرحمن اعظمی (تحقیق کننده *المصنف*): «عندی هو سلیم بن قیس العامری، ذکره ابن ابي حاتم مرّة منسوباً إلى أبيه و أخرى غير منسوب، و ذكره البخاری أيضاً غير منسوب إلى أبيه و نسبة عامرياً.» البته مرحوم نعمانی با این طریق روایات متعددی را نقل می‌کند و شکی نمی‌ماند که این طریق وی به کتاب سلیم است.

١٣. عبدالرزاق الصنعاني، المصنّف، ج ١١، ص ٣٦٠، ح ٢٠٧٤٣، انتشارات منشورات المجلس العلمي، [بيجا]، [بيتا].
١٤. سيدباسم موسوي، مجله تراثنا، ش ١٥، ص ٢٠١، ح ١.
١٥. بصائر الدرجات، ص ٤٧، ح ٦.
١٦. همان، ص ٢١٨، ح ٣.
١٧. أخبار الدولة العباسية، ص ٤٥، انتشارات دارالطبعة، بيروت [بيتا].
١٨. «قال ابن أبي الرجال في مطلع البدور: كان محمد بن سليمان رحمه الله خرج مع علي بن زيد الزيدى (علي بن زيد بن الحسين بن عيسى بن زيد بن الإمام زين العابدين ثار في وجوه الطغاة في أيام المهدي العباسي سنة ٢٥٥)» (محمد بن سليمان كوفي، مناقب الإمام أمير المؤمنين ٧، ج ١، ص ١٣، انتشارات مجمع احياء الثقافة الاسلاميه، قم ١٤١٢ق)
١٩. همان، ج ٢، ص ١٧١، ح ٦٥٠.
٢٠. سند نشان می دهد که سليمان تصحيف سليم است.
٢١. حسين بن سعيد كوفي، كتاب الزهد، ص ٧، ح ١٢، قم ١٣٩٩.
٢٢. اين سندها و طريقها را ادامه بيان می شود.
٢٣. نعماني، الغيبة، ص ١٠٣.
٢٤. ابن نديم بغدادی، فهرست، ص ٢٧٥.
٢٥. برای نمونه ابن نديم كتاب محاسن برقی را ذکر کرده است: «أبو عبدالله محمد بن خالد البرقي القمي، من أصحاب الرضا و من بعده، و صحب ابنه أباجعفر. و قيل كان يكنى أباالحسن. و له من الكتب، كتاب العويص، كتاب التبصرة، كتاب المحاسن، كتاب الرجال. فيه ذكر من روى عن أمير المؤمنين ... قرئت بخط أبي علي بن همام قال: كتاب المحاسن للبرقي يحتوي على نيف و سبعين كتاباً، و يقال على ثمانين كتاباً. و كانت هذه الكتب عند أبي علي بن همام ... ابنه أحمد بن أبي عبدالله محمد بن خالد البرقي. و له من الكتب: كتاب الاحتجاج، كتاب السفر، كتاب البلدان أكبر من كتاب أبيه.» (فهرست، ص ٢٧٦)
٢٦. نجاشي، رجال، ص ٣، انتشارات جامعه مدرسين، قم ١٤١٦ق.
٢٧. همان، ص ٨.
٢٨. الدرر، ج ٢، ص ١٥٣.
٢٩. خيرالدين الزركلي، الأعلام، ج ٣، ص ١١٩، انتشارات دارالعلم للملايين، بيروت ١٩٨٠م.
٣٠. سيدباسم موسوي، مجله تراثنا، ج ١٥، ص ٢٠١.
٣١. بصائر الدرجات، ص ٤٧، ح ٦.
٣٢. همان، ص ٢١٨، ح ٣.
٣٣. الكافي، ج ١، ص ٥٢٩، ح ٤.
٣٤. محمد بن جرير طبري، المسترشد، ص ٢٣١، ح ٦٧ مؤسسه ثقافة الاسلاميه، قم ١٤١٥ق.
٣٥. همان، ص ٣٥٦ - ٤٨٣ - ٤٨٦.
٣٦. همان، ص ١٦٩ و ٢١٧ - ٢٢١.
٣٧. همان، ص ٢٩ - ٣٨.
٣٨. نعماني، الغيبة، ص ٩٦، ح ٢٧.
٣٩. كمال الدين و تمام النعمة، ص ٢٦٢، ج ٩؛ عيون أخبار الرضا ٧، ج ٢، ص ٥٦، ح ١٧.
٤٠. كمال الدين و تمام النعمة، ص ٢٧٠، ح ١٥؛ شيخ صدوق، الخصال، ص ٤٧٧، ح ٤١، انتشارات جامعه مدرسين، قم ١٤٠٣ق.
٤١. الخصال، ص ١٣٩، ح ١٥٨.
٤٢. كمال الدين و تمام النعمة، ص ٢٧٤، ح ٢٥.
٤٣. همان، ص ٤١٣، ح ١٥.
٤٤. الخصال، ص ٥١، ح ٦٣.
٤٥. همان، ص ٢٥٥، ح ١٣١.
٤٦. كمال الدين و تمام النعمة، ص ٢٦٢، ح ١٠.
٤٧. الخصال، ص ٤٧٧، ح ٤١.
٤٨. كمال الدين و تمام النعمة، ص ٢٤٠، ح ٦٣.
٤٩. الخصال، ص ٤١، ح ٣٠.
٥٠. شيخ صدوق، معاني الأخبار، ص ٣٩٤، ح ٤٥، انتشارات جامعه مدرسين، قم ١٣٣٨ش.
٥١. شيخ صدوق، علل الشرائع، ج ١، ص ١٢٣، ح ١، منشورات المكتبة الحيدريه، نجف ١٣٨٦ق.
٥٢. علي بن محمد الخزاز القمي، كفاية الأثر، ص ٤٥، انتشارات بيدار، قم ١٤٠١ق.
٥٣. محمد بن علي الكراچكي، الإستنصار، ص ٩، انتشارات دارالاضواء، بيروت ١٤٠٥ق.
٥٤. «و ما ذكرته في هذا الكتاب عن علي بن الحسن بن فضال فقد أخبرني به أحمد بن عبدون المعروف بابن الحاشر سماعاً و إجازة عن علي بن محمد بن الزبير عن علي بن الحسن بن فضال.» (شيخ طوسي، تهذيب الأحكام، ج ١٠، ص ٥٥، انتشارات دارالكتب الاسلاميه، تهران ١٣٦٥ش)
٥٥. همان، ج ٤، ص ١٢٦، ح ٣.
٥٦. «و ما ذكرته في هذا الكتاب عن الحسين بن سعيد فقد أخبرني به الشيخ أبو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان و الحسين بن عبدالله و أحمد بن عبدون كلهم عن أحمد بن محمد بن الحسن بن الوليد عن أخيه محمد بن الحسن بن الوليد و أخبرني به أيضاً أبو الحسن بن أبي جيد القمي عن محمد بن الحسن بن الوليد عن الحسين بن الحسن بن ابان.» (همان، ج ١٠، ص ٦٣)
٥٧. همان، ج ٦، ص ٣٢٨، ح ٢٧.
٥٨. همان، ج ٩، ص ١٧٦، ح ١٤.
٥٩. شيخ طوسي، الامالي، ص ٦٢٢، ح ١٩، انتشارات دارالثقافة للطباعة و النشر، قم ١٤١٤ق.
٦٠. شيخ طوسي، الغيبة، ص ١٣٧، انتشارات مؤسسه المعارف الاسلاميه، قم ١٤١١ق.
٦١. الغيبة، ص ١٩٣، ح ١٥٥.
٦٢. «علي بن إبراهيم عن أبيه عن حماد بن عيسى عن إبراهيم بن عمر اليماني عن أبان بن أبي عياش عن سليمان بن قيس و محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن ابن أبي عمير عن عمر بن أذينة و علي بن محمد عن أحمد بن هلال عن ابن أبي عمير عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس قال: سمعت عبدالله بن جعفر الطيار يقول: كنا عند معاوية أنا و الحسن و الحسين و عبدالله بن عباس و عمر بن أم سلمة و أسامة بن زيد، فجرى بيني و بين معاوية كلام فقلت لمعاوية: سمعت رسول الله يقول: أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم ثم أخی علي بن أبي طالب أولى بالمؤمنين من أنفسهم فإذا استشهد علي فالحسن بن علي أولى بالمؤمنين من أنفسهم ثم ابني الحسين من بعده أولى بالمؤمنين من أنفسهم فإذا استشهد فابنه علي بن الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم و سترکه يا علي ثم ابنه محمد بن علي أولى بالمؤمنين من أنفسهم و سترکه يا حسين، ثم تكلمه

- اثنی عشر إماماً تسعة من ولد الحسين.» (الكافي، ج ١، ص ٥٢٩، ح ٤)
٦٣. «محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن ابن محبوب عن أبي الجارود عن أبي جعفر عن جابر بن عبدالله الأنصاري قال: دخلت على فاطمة و بين يديها لوح فيه أسماء الأوصياء من ولدها، فعددت اثني عشر آخرهم القائم ثلاثة منهم محمد و ثلاثة منهم علي.» (همان، ج ١، ص ٥٣٢، ح ٩)
٦٤. همان، ج ١، ص ٨.
٦٥. كمال الدين و تمام النعمة، ص ٢.
٦٦. ابن حجر العسقلاني، فتح الباري، ص ٥، انتشارات دارالمعرفة، بيروت [بی تا].
٦٧. نورالدين علي بن ابي بكر الهيثمي، بغية الباحث عن زوائد مسند الحارث، ص ٨، انتشارات دارالطلائع، قاهرة [بی تا].
٦٨. حاكم نيشابوري، المستدرک علی الصحیحین، ج ١، ص ٢، انتشارات دارالمعرفة، بيروت [بی تا].
٦٩. بغية الباحث عن زوائد مسند الحارث، ص ٨.
٧٠. نعماني، الغيبة، ص ٦٥-١١٠ و ص ١١٧-١٢٥.
٧١. همان، ص ١٢٥.
٧٢. كمال الدين و تمام النعمة، ص ٦٧.
٧٣. همان، ص ٦٨.
٧٤. الكافي، ج ١، ص ٥٢٥.
٧٥. نعماني، الغيبة، ص ٦٥.
٧٦. همان، ص ١٠٤.
٧٧. الخصال، ص ٤٦٦.
٧٨. كمال الدين و تمام النعمة، ص ٢٥٦.
٧٩. شماره احاديث از كتاب كمال الدين است و احاديث نه و پانزده در خصال هم آمده، یعنی در خصال از ٤٦ حديث تنها دو حديث از سليم است؛ حدود پنج درصد.
٨٠. «و در میان همه شیعیان از کسانی که بار دانش به دوش دارند و آن را از امامان نقل کرده‌اند، اختلافی در این نیست که کتاب سلیم بن قیس هلالی اصلی (نوشته‌ای که روایت‌های بی‌واسطه از امامان در آن می‌آید) از بزرگ‌ترین کتاب‌های اصل است که اهل علم آن را از ناقلان حدیث اهل بیت روایت کرده‌اند و قدیمی‌ترین آنهاست.» (نعمانی، الغيبة، ص ١٠٣)
٨١. سید ابوالقاسم موسوی خوئی، معجم رجال الحديث، ج ٩، ص ٢٣٦، [بی تا].
٨٢. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ج ١، ص ٣٢١، شماره ١٦٧، انتشارات مؤسسه آل‌البيت لإحياء التراث، [بی تا].
٨٣. نعمانی، الغيبة، ص ٧٤، ح ٨.
٨٤. نجاشی، رجال، ص ٨.
٨٥. شیخ طوسی، الفهرست، ص ١٤٣، انتشارات مؤسس نشر الفقاهة، [بی تا].
٨٦. نعمانی، الغيبة، ص ١٣٧، ح ١٠١.
٨٧. الكافي، ج ١، ص ٥٢٩، ح ٤.
٨٨. «حدَّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن أبي عبدالله عن محمد بن علي (ابوسمينه) عن

- محمد بن أسلم عن الحسن بن محمد الهاشمي عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس الهلالي.» (معاني الأخبار، ص ٣٩٤، ح ٤٥)
٨٩. «أخبرنا ابن أبي جيد عن محمد بن الحسن بن الوليد عن محمد بن أبي القاسم البرقي عن محمد بن علي أبي سمينه الكوفي عن حماد بن عيسى عن إبراهيم بن عمر عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس الهلالي.» (الغيبة، ص ١٩٣، ح ١٥٥)
٩٠. عبرتایی در حدیث چهارم کافی تنها سند نیست.
٩١. اگر مراد امام صادق باشد، سهوی صورت گرفته و به جای آن باید امیر مؤمنان نوشته می‌شد، چنان که در متن تحقیق شده کتاب ابن غضائری امیر مؤمنان است.
٩٢. علامه حلی، خلاصة الأقوال، ص ١٦٢، انتشارات مؤسسه نشر الفقاهة، [بی تا].
٩٣. در این مورد مرحوم آقای خوئی می‌فرماید: «و أما الكتاب المنسوب إلى ابن الغضائري فهو لم يثبت و لم يتعرض له العلامة في إجازته، و ذكر طرقة إلى الكتب بل إن وجود هذا الكتاب في زمان النجاشي و الشيخ أيضاً مشكوك فيه، فإن النجاشي لم يتعرض له... و المتحصل من ذلك: أن الكتاب المنسوب إلى ابن الغضائري لم يثبت بل جزم بعضهم بأنه موضوع، وضعه بعض المخالفين و نسبه إلى ابن الغضائري... و العمدة: هو قصور المقتضى، و عدم ثبوت هذا الكتاب في نفسه.» (معجم رجال الحديث، ج ١، ص ٩٥)
- آقای بزرگ نیز آورده است: «رجال ابن الغضائري... اننا لم نجد منه اثرًا قبل عصر السيد احمد بن طاوس (المتوفى ٦٧٣) فان السيد في أواسط القرن السابع وجد هذا الكتاب منسوباً إلى ابن الغضائري من غير سماع أو رواية أو إجازة من أحد من مشايخه فأدخل مقالاته في كتاب رجاله الموسوم بحلّ الاشكال في تراجم الرجال... ثم إن تلميذ السيد و هما العلامة الحلّي و ابن داود تبعاً اسنادهما في ادراج ما نقله الأستاذ في كتابه حلّ الاشكال في كتابيهما الخلاصة و الرجال... و قد ذكرنا في التريعه، ج ٤، ص ٢٩٠) أن نسبة كتاب الضعفاء هذا إلى ابن الغضائري المشهور الذي هو من شيوخ الطائفة و من مشايخ الشيخ النجاشي أجحاف في حقّه عظيم و هو أجل من أن يقتحم في هتك أساطين الدين حتى لا يفلت من جرحه أحد من هؤلاء المشاهير بالتقوى و العفاف و الصلاح، فالظاهر أن المؤلف لهذا الكتاب كان من المعاندين لكبراء الشيعة و كان يريد الواقعية فيهم بكل حيلة و وجه، فألف هذا الكتاب و ادراج فيه بعض مقالات ابن الغضائري تمويهاً ليقبل عنه جميع ما أراد اثباته من الوقايح و القبائح و الله أعلم.» (التريعه، ج ١٠، ص ٨٨، شماره ١٦٤)
٩٤. «جرت سيرة الأصحاب على عدم الاعتناء بتضعيفات كتاب الضعفاء على فرض معلومية مؤلفه، فضلاً على أنه مجهول المؤلف، فكيف يسكن إلى جرحه.» (همان، ج ١٠، ص ٨٩)
٩٥. «و ابن الغضائري حاله معلوم في أنه يضعف بكل شيء و لم يسلم منه أحد، فلا يعتمد على تضعيفه.» (سیدمحسن امین، أعيان الشيعة، ج ٢، ص ١٠٣، انتشارات دارالتعارف للمطبوعات، بيروت ١٤٠٣ق)
٩٦. «و الذي وصل إلينا من نسخه ليس فيه شيء فاسد و لا شيء ممّا استدلّ به على الوضع و لعلّ الموضوع الفاسد غيره و لذلك لم يشتهر و لم يصل إلينا.» (شيخ حرّ عاملی، وسائل الشيعة، ج ٢٠، ص ٢١٠، انتشارات دارالاحياء التراث العربی، بيروت، [بی تا])

٩٧. «فكان ما نقل ابن الغضائري محمول على الاشتباه (منه)». (سيدمصطفى حسيني تفرشي، *نقد الرجال*، ج ٢، پورقي ص ٣٥٦، انتشارات مؤسسه آل البيت ، قم ١٤١٨ق)

٩٨. آقابزرگ طهراني: «قد أومىء إلى ذلك السيد بن طاوس في تأسيسه القاعدة الكلية في الجرح والتعديل بأن الجرح لو كان معارضاً يسقط بالمعارضه ولو لم يكن له معارض فالسكون والاطمينان به مرجوح، بخلاف المدح الغير المعارض فإن السكون إليه راجح. و لكون هذه القاعدة مرتكزة في الأذهان جرت سيرة الأصحاب على عدم الاعتناء بتضعيفات كتاب الضعفاء على فرض معلومية مؤلفه، فضلاً على أنه مجهول المؤلف، فكيف يسكن إلى جرحه.» (*التريفة*، ج ١٠، ص ٨٩)

٩٩. «سليم بن قيس الهلالي له كتاب.» (نجاشي، *رجال*، ص ٨)

١٠٠. «سليم بن قيس الهلالي، يكنى أبا صادق. له كتاب.» (*الفهرست*، ص ١٤٣، ش ١١)

١٠١. «أبو الله سيدموسى شيبيري زنجاني در مورد *رجال* نجاشي مي آورد: «أهم الأصول الرجالية للشريعة الإمامية و أعمها فائدة و قد عكف عليه كل من تأخر عنه و استضاء بنوره و هو العمدة في الجرح و التعديل و في معرفة كتب أصحابنا الأقدمين.» (نجاشي، *رجال*، ص ٢، مقدمه)

١٠٢. «و فيه (فقال على : أستم تعلمون أن الله عز و جل أنزل في سورة الحج: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلِ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ . فقام سلمان رضی الله عنه عند نزولها فقال يا رسول الله : من هؤلاء الذين أنت شهيد عليهم و هم شهداء على الناس الذين اجتباهم الله و لم يجعل عليهم في الدين من حرج مله أبيهم إبراهيم؟ فقال رسول الله : عنى الله بذلك ثلاثة عشر إنساناً: أنا و أخى علياً و أحد عشر من ولده) (الحديث). و روى أيضاً بإسناده عنه قال: لما أقبلنا من صفين مع أمير المؤمنين نزل قريباً من دير نصراني إذ خرج علينا شيخ من الدير جميل الوجه حسن الهيئة و السميت، معه كتاب حتى أتى أمير المؤمنين فسلم عليه... (إلى أن قال): و في ذلك الكتاب ثلاثة عشر رجلاً من ولد إسماعيل بن إبراهيم خليل الله من خير خلق الله... (إلى أن قال) رسول الله اسمه محمد و أحب من خلق الله إلى الله بعده على ابن عمه لأمه و أبيه ثم أحد عشر رجلاً من ولد محمد و ولده أولهم يسمى باسم ابني هارون شبراً و شيبيراً و تسعة من ولد أصغرهما واحد بعد واحد، آخرهم الذي يصلى عيسى خلفه. و روى أيضاً بإسناده عنه حديثاً طويلاً و فيه: أن رسول الله سمى لعلى، قال على : قد سئلت فافهم الجواب (إلى أن قال): قلت يا رسول الله و من شركائي؟ قال : الذين قرنهم الله بنفسه و بى فقال: يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أولى الأمر منكم (الآية) (إلى أن قال): قلت يا رسول الله سمهم لى، فقال: ابني هذا، و وضع يده على رأس الحسن ، ثم ابني هذا و وضع يده على رأس الحسين ، ثم ابن له على اسمك يا على ثم ابن له محمد بن

على ثم أقبل على الحسين و قال سيولد محمد بن على في حياتك فأقرأه مني السلام ثم تكلمه اثني عشر إماماً (الحديث). و روى بإسناده عنه أيضاً أن علياً قال لطلحة في حديث طويل عند تفاخر المهاجرين و الأنصار: يا طلحة أليس قد شهد رسول الله حين دعا بالكتف ليكتب فيها ما لا تضل الأمة بعده و لا تختلف؟ (إلى أن قال): و سمي من يكون من أئمة الهدى الذين أمير المؤمنين بطاعتهم إلى يوم القيامة فسماني أولهم ثم ابني هذا حسن ثم ابني هذا حسين ثم تسعة من ولد ابني هذا حسين (الحديث) و روى بإسناده عنه أيضاً حديثاً طويلاً فيه، قال على بن أبي طالب : إن رسول الله قال: فما بال أقوام يعبروني بقراتي و قد سمعوني أقول فيهم ما أقول من تفضيل الله تعالى إياهم (إلى أن قال): نظر الله إلى أهل الأرض نظرة فاخترني منهم، ثم نظر نظرة فاختر علياً أخى و زيرى و وارثى و وصيى و خليفتى في امتى و ولّى كل مؤمن بعدى (إلى أن قال) ثم إن الله نظر نظرة ثالثة فاختر من أهل بيتى بعدى و هم خيار امتى أحد عشر إماماً بعد أخى واحداً بعد واحد (الحديث). و روى محمد بن يعقوب بسندين صحيحين، و بسند آخر عن أبان بن أبي عياش، عن سليم بن قيس الهلالي، قال سمعت عبدالله بن جعفر الطيار يقول: كنا عند معاوية أنا و الحسن و الحسين و عبدالله بن عباس و عمر ابن أم سلمة فجرى بينى و بين معاوية كلام فقلت لمعاوية: سمعت رسول الله يقول: أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم ثم أخى على بن أبي طالب أولى بالمؤمنين من أنفسهم فإذا استشهد على فالحسن بن على أولى بالمؤمنين من أنفسهم ثم ابني الحسين من بعده أولى بالمؤمنين من أنفسهم فإذا استشهد فابنه على بن الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم و ستدركه يا على ثم ابنه محمد بن على أو بالمؤمنين من أنفسهم ثم تكلمه اثني عشر إماماً تسعة من ولد الحسين (إلى أن قال) قال سليم: و قد سمعت ذلك من سلمان و أبي ذر و المقداد و ذكروا أنهم سمعوا ذلك من رسول الله (*الكافي*، كتاب الحجّة، باب ما جاء في الاثني عشر و النص عليهم ، ص ١٢٦، ج ٤). و رواه النعماني في كتاب *الغيبة* عن محمد بن يعقوب نحوه. و رواه الصدوق في *الخصال*، في أبواب الاثني عشر، الحديث ٤٦، بسندين صحيحين عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس الهلالي نحوه. و روى أيضاً فيه الحديث ٣٨، عن أبيه رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله بن أبي خلف قال: حدّثني يعقوب بن يزيد عن حماد بن عيسى بن عبدالله بن مسكان عن أبان بن تغلب عن سليم بن قيس الهلالي عن سلمان الفارسي قال: دخلت على النبي و إذا الحسين على فخذه و هو يقبل عينيه و يلثم فاه و هو يقول: أنت سيد ابن سيد، أنت إمام بن إمام أبو الأئمة، أنت حجة بن حجة، أبو حجة تسعة من صليك تاسعهم قائمهم.»

١٠٣. *معجم رجال الحديث*، ج ٩، ص ٢٣٠.

١٠٤. *همان*، ج ٩، ص ٢٣٤.

١٠٥. *همان*، ص ٢٣٥.